

## انسان ایرانی، سیاست و آینده‌شناسی

دکتر محمدرضا تاجیک \*

در مطالعات سیاسی و اجتماعی اخیر، آینده‌شناسی از اهمیت خاصی برخوردار است و جایگاهی محوری در تحقیقات سیاسی - اجتماعی دارد. آینده‌شناسی مبانی هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی خاص و متفاوتی دارد که در بخش اول مقاله مورد بررسی قرار می‌گیرند. در بخش دوم، نگارنده می‌کوشد تصورات جامعه ایرانی از آینده را بر اساس مبانی معرفت‌شناسی مذکور بررسی کند. در این بررسی به نگرش‌های مردم و جوانان درباره آینده جامعه ایرانی و همچنین به نگرش‌های اقلیت‌های قومی توجه می‌شود. نویسنده بر این باور است که جامعه ایرانی در آینده با تهدیدها و فرصت‌های بسیاری در این زمینه‌ها روبه‌رو است که ممکن است موقعیت‌های متفاوتی را برای آینده کشور رقم زند.

**کلیدواژه‌ها:** انسان ایرانی، آینده‌شناسی، جامعه ایران، سیاست، فرهنگ ایرانی

آینده، کاملاً پیش رویمان گشوده است. او وابسته به ما است، به همه ما. او وابسته به این است که ما و بسیاری از انسان‌های دیگر، امروز، فردا و پس‌فردا چه می‌کنیم. از سوی دیگر، آنچه ما می‌کنیم و خواهیم کرد، وابسته به اندیشه ما و خواسته‌ها و آرزوها و ترس‌های ماست. آینده، وابسته به این است که ما جهان را چگونه می‌بینیم و درباره امکانات کاملاً فراخ آینده چگونه قضاوت می‌کنیم (1).

## مقدمه

انسان ایرانی امروز، سخت در معرض و مسیر هجمه توفنده و شالوده‌شکن پرسش‌های فوق‌قرار دارد. در این هنگامه بیم موج و گردابی چنین حایل، او باید معمای کیستی و چیستی خود را حل نماید، تا در پرتو آن بتواند به «بودن» و «شدن» خود معنا دهد. بی‌تردید، تحقق این مهم نیازمند بازسازی احساس و برداشت این انسان از زمان در عصر تغییرات شتاب‌آلود و جهانی‌شدن است؛ زیرا به تعبیر ماکیاولی، زمان، معشوقه‌ای بی‌رحم است که بیش از اندازه خود را تسلیم شانس و بخت می‌کند. در این دمک‌های بی‌قرار، تنها بدیل انسان ایرانی برای ساختن آینده‌ای بهتر، عمل کردن در زمان حال و به چالش کشیدن آگاهانه و منصفانه زمان گذشته است. اما این مهم نیز ممکن نمی‌گردد، جز در پرتو تصورات او از آینده، که آمیزه‌ای پیچیده، نه تنها از واقعیات گذشته و حال، بلکه همچنین ارزیابی او و ارزشیابی آن چیزی است که ترجیح می‌دهد، آرزو می‌کند، می‌خواهد، نیاز دارد، میل دارد، انتظار دارد و فکر می‌کند باید در آینده باشد.

انسان ایرانی امروز، همچنین در متن و بطن شرایطی قرار گرفته است که در آن به گفته ریچارد رورتی<sup>۱</sup>، پرسش «چه کسی؟» از طرح یک پرسش بی‌زمان بازایستاده، و به طرح پرسشی درباره زمان آینده می‌پردازد. اما این پرسش درباره آینده، نه یک جست‌وجو و تقاضا برای یک پیش‌بینی، بلکه برای یک پروژه است. این پرسش که ما چه کسی هستیم، بستری برای طرح این پرسش می‌شود که کدام آینده را باید تلاش کنیم تا با همیاری هم بسازیم؟» (۲) با بهره‌ای آزادانه از این پرسش رورتی، نویسندگان کتاب *راهکارهای ورود به قرن بیست و یکم* معتقدند:

پرسش‌های سنتی کانت - «چه می‌توانم بدانم؟»، «چه باید بکنم؟» و «به چه چیزی می‌توانم امید داشته باشم؟» - می‌باید از یک نقطه‌نظر آینده‌محور، که در بستر آن «من» جای خود را به «ما» داده است، دوباره تنظیم و به قاعده شوند. بنابراین، ما دیگر نمی‌گوییم «چه می‌توانم بدانم؟»، بلکه می‌گوییم «چه می‌توانیم بدانیم؟»؛ دیگر نمی‌گوییم «چه می‌باید بکنم؟»، بلکه می‌گوییم «چه می‌باید بکنیم؟»؛ دیگر نمی‌گوییم «به چه چیزی می‌توانم امید داشته باشم؟»، بلکه می‌گوییم «به چه چیزی می‌توانیم امید داشته باشیم؟»؛

دیگر نمی‌گوییم «انسان چیست؟»، بلکه می‌گوییم «چه کسانی هستیم؟» و «چه کسانی می‌توانیم بشویم؟». (۳)

دقیقاً، به دلیل مواجهه با این پرسش‌ها است که انسان ایرانی بیش از هر زمان دیگری نیازمند گشودن چشم خود و شناخت آینده و ساختن آن است. این انسان، با اینکه چندبار در همین قرن بیستم - به قول اخوان ثالث (در آخر «آخر شاهنامه») - چشم بگشوده و گفته «آنک طرفه قصر زرنگار صبح شیرین کار»؛ یعنی با سادگی و خوش‌خیالی گمان کرده فردا به بهشت برین و جامعه برترین (با هر تعریفی از اینها) خواهد رسید، هنوز در خم کوچه تدبیر جامعه گرفتار آمده است، غافل از آنکه «آینده همان ساختن است».

اکنون، مانایی و پویایی این انسان در گرو عبور از خویشتن سستی خویش است. او باید آگاهانه و عالمانه آینده را در معرض اراده خود قرار دهد و به یافته‌ها و تافته‌های معطوف به آینده خود درونمایه و سویه‌ای علمی ببخشد. اما چگونه می‌توان به این «دانسته‌ها» و «آگاهی‌های» انسان ایرانی نسبت به آینده چهره و بیانی علمی بخشید و در پرتو آن «ساختن آینده» را جایگزین «شناخت آینده» کرد؟ بی‌تردید، یافتن پاسخی برای این پرسش به هیچ وجه امری سهل و ساده نیست؛ زیرا در همان آغاز راه با تردیدهای جدی نسبت به توانایی علم در عرصه تحلیل، تبیین و تخمین پدیده‌های انسانی - اجتماعی مواجه می‌شویم. لکن در واپسین تحلیل می‌پذیریم که «هر تلاشی در این جهت، گامی به جلو است». بنابراین با علم به ناتوانایی‌ها و نارسایی‌های «علم»، به توانمندی‌ها و استعداد نسبی و مفید آن در عرصه پیش‌بینی امور امید می‌داریم.

## ۱- تمهیدات نظری

زمانی بودا گفته بود که «ما همان چیزی هستیم که انجام داده‌ایم و آنچه خواهیم بود که اکنون انجام می‌دهیم». پس از گذشت قرن‌ها از این سخن، انسان عصر ما، این ایده را که «آینده، قلمرو امکان است» ارج نهاده و «آینده‌سازی» را جانشین «آینده‌شناسی» کرده است. اما بی‌تردید، توصیف آینده به عنوان «قلمرو امکان» به این معنا نیست که ما قدرت نامحدودی برای خلق رؤیاهای خود داریم. بلکه چنین توصیفی ما را در موقفت ملوانی قرار می‌دهد که باید باد را که در حال شروع به وزیدن است پیش‌بینی کند و در

همان زمان عجله کند که به نقطه امنی برسد. از این رو، صرفاً با قرار گرفتن در مسیر است که آینده در قلمرو اراده ما قرار می‌گیرد و موضوع ساختن و پرداختن می‌شود. بنابراین، عدم امکان پیش‌بینی آینده، به معنی محو کردن آن از سپهر اندیشه و اراده نیست. همان‌گونه که گیبنز می‌گوید:

آینده به لحاظ معرفت‌شناختی غیرقابل شناخت است؛ نمی‌توانیم جهانی را تجربه کنیم که هنوز نیامده و نیست و اصلاً چیزی برای تجربه کردن وجود ندارد... ما نمی‌توانیم مطمئن باشیم روابطی که در گذشته و حال برقرار بوده است در آینده نیز تداوم خواهد داشت. پیش‌بینی، همانند پیش‌گویی مستلزم تلاشی غیرقابل توجیه برای پریدن از شکاف پُرناشدنی بین دلیل و نتیجه<sup>۱</sup> است. (۴) نتیجه ملال‌آور رؤیاهای طولانی و شکست‌خورده سنت‌های متنوع غربی برای یافتن قطعیت، کنترل و مهندسی اجتماعی نیز این ایده (پیش‌بینی‌ناپذیری آینده) را تقویت کرده است... اما اگرچه نمی‌توانیم آینده را بشناسیم و نمی‌توانیم معادله سیاست یا هستی‌شناسی بشری را از روی صفحه پاک کنیم، این معادله باید مورد تأمل و بررسی قرار گیرد. دلیل چنین واکنشی این است که این معادله در کانون تجربه، وجود و هستی بشری قرار دارد. نمی‌توانیم از داشتن برداشت‌هایی از آینده در حال خودداری کنیم. عدم قطعیت را تجربه می‌کنیم؛ زیرا جهان تجربه‌هماره ناکامل‌آمیزه‌ای بی‌ثبات از ایده‌های گذشته، حال و آینده است. زندگی در جهان مستلزم ساخت‌گشایی دایمی از حال است. یعنی آنچه در اینجا و در این لحظه است؛ و این ساخت‌گشایی به وسیله معرفت‌های در حال تغییر درباره آنچه بوده (زمان گذشته) و به وسیله آنچه می‌تواند، باشد و خواهد بود (زمان آینده) صورت می‌گیرد. به طور خلاصه، ما در جهانی از زمان و مکان زندگی می‌کنیم که آنچه بوده، هست و خواهد بود، به شکل هم‌زیستی در تجربه اکنون و حال ما وجود دارد؛ حتی اگر در وضعیت کشمکش و نوسان باشد. سؤالاتی مانند ما کیستیم، چیستیم، چه کار باید بکنیم و چگونه باید زندگی کنیم؟ از منابع گذشته و حال ساخته می‌شوند، اما در عین حال، سیمای آینده را ترسیم می‌کنند؛ مانند ایده‌هایی درباره اینکه چه می‌خواهیم باشیم یا چه کار می‌خواهیم بکنیم. (۵)

از منظر متفاوت، هیوم به ما می‌گوید، مسأله اعتبار احکام مربوط به آینده و موارد

نامعلوم به این سبب پیش می‌آید که این احکام نه حاکی از تجربه اند و نه نتیجه منطقی آن. بی‌گمان، پیش‌بینی‌ها مربوط به چیزی هستند که تاکنون مشاهده نشده و منطقاً نمی‌توان آنها را از آنچه تاکنون مشاهده شده است، استنتاج کرد؛ زیرا آنچه رخ داده نمی‌تواند هیچ‌گونه محدودیت منطقی بر آنچه روی خواهد داد تحمیل کند. البته، هیوم از منظری غیرتجربی می‌پذیرد که هرگاه پدیده‌ای از یک نوع، بارها در پی پدیده‌ای دیگر مشاهده شود، عادتاً در ذهن شکل می‌گیرد که به موجب آن ذهن به هنگام مواجهه با پدیده جدیدی از نوع پدیده نخست به تصور پدیده‌ای از نوع دوم منتقل می‌شود (=تداعی معانی). منشأ تصور، رابطه ضروری گرایش و تمایلی است که ذهن را در ایجاد این گذار برمی‌انگیزد. در همین فضای نظری، هیوم در پاسخ به این سوال که چرا یک پیش‌بینی بر پیش‌بینی‌های دیگر ترجیح دارد، می‌گوید: پیش‌بینی برگزیده، پیش‌بینی‌ای است که مطابق با نظم و ترتیب‌های موجود در مشاهدات گذشته باشد؛ چرا که این نظم و ترتیب‌ها (=توالی‌ها) عادت را پدید می‌آورد. از این رو، در میان گزاره‌های دیگری که مربوط به آینده‌اند، گزاره‌هایی متمایز از بقیه هستند که با عادت و در نتیجه با نظم و ترتیب‌های موجود در مشاهدات گذشته منطبق باشند. لذا پیش‌بینی بر اساس هر گزاره دیگری نادرست است. (۶)

اما هیوم از این حقیقت که تنها برخی از توالی‌های گذشته چنین عادتاً را پدید می‌آورند نه همه آنها غافل ماند. به عبارت دیگر، پیش‌بینی‌هایی که بر برخی نظم و ترتیب‌های موجود گذشته تکیه دارند معتبرند، اما پیش‌بینی‌هایی که بر سایر نظم و ترتیب‌ها استوارند معتبر نیستند. برای مثال، این گزاره که «همه زمردهایی که قبل از زمان t بررسی شده‌اند سبزند»، عادت انتظار وقوع آنها در آینده را در ما به وجود می‌آورد و این پیش‌بینی را که زمرد بعدی سبز خواهد بود تایید می‌کند، ولی گزاره «همه زمردهایی که قبل از زمان t بررسی شده‌اند سابی‌اند» چنین انتظاری را در ما پدید نمی‌آورد و این پیش‌بینی را که زمرد بعدی سابی خواهد بود تایید نمی‌کند. توالی زمردهای سبز در گذشته، پیش‌بینی مربوط به موارد آینده را تایید می‌کند، ولی توالی زمردهای سابی چنین چیزی را تایید نمی‌کند. (۷)

فرانسیس بیکن، از رهگذر دیدگاهی استقرایی، تلاش می‌کند بر مشکل پیش‌بینی پدید

امور غلبه نماید. دیدگاه او بر این فرض استوار است که دانشمند با بررسی (یا جمع‌آوری) مجموعه‌ای از «امور واقع» به یک نظریه کلی دست می‌یابد و در پرتو این نظریه کلی که از تعمیم جزئیات حاصل شده است، به پیش‌بینی امور می‌پردازد (۸). اما بسیاری با تردید درباره توانایی دانشمند در احراز تجربی تعمیم‌هایی که به دست آورده، به طرح این پرسش پرداختند که «دانشمند چگونه می‌تواند نسبت به صدق این قضایای کلی معرفت‌یقینی داشته باشد؟» حتی در مواردی که میلیون‌ها بیّنه مؤید وجود دارد، چه کسی می‌تواند تضمین کند که هیچ مورد خلافی در آینده رخ نخواهد نمود و کلیت تئوری را خدشه‌دار نخواهد ساخت. این مسأله قبلاً توسط دیوید هیوم مورد بررسی قرار گرفته است. وی اثبات کرد که نمی‌توان صدق تعمیم‌هایی را که از مجرای استقراء (استقرای ناقص) حاصل می‌شوند محقق ساخت (۹).

پوپر نیز با نظریه خود که مبتنی بر عدم تقارنی بود که میان احراز کردن تجربی و ابطال قضایا و گزاره‌های کلی وجود داشت، تلاش کرد این مشکل استقراء را مرتفع نماید. بر طبق نظر او، دانشمند برای استنتاج یک نظریه علمی به جمع‌آوری داده‌ها و تعمیم موفقیت‌آمیز آنها متوسل نمی‌شود، بلکه نخست نظریه‌ای را در ذهن می‌پرورد، آنگاه از داده‌های تجربی (فکت‌ها + امور واقع) برای ابطال کردن و حذف نظریه‌های نادرست بهره می‌گیرد. نظریه‌های علمی، فرضیه‌ها و حدس‌هایی بیش نیستند. تنها آن دسته از نظریه‌ها که از محک ابطال - یعنی مواجهه با بیّنه‌های خلاف و متناقض - به سلامت جسته‌اند به عنوان نظریه‌هایی در نظر گرفته می‌شوند که موقتاً «صدقشان» پذیرفته شده؛ تا زمانی که بیّنه خلافی اکتشاف شود (۱۰). از دیدگاه پوپر، در مورد روش علمی پاره‌ای نتایج مهم در باب ماهیت گزاره‌های علمی اخذ می‌شود. نخستین نتیجه این است که گزاره‌ای «علمی» دانسته می‌شود که علی‌الاصول ابطال‌پذیر باشد. دومین نتیجه مهم عبارت است از تعریف فعالیت علمی به عنوان نوعی نقادی پایان‌ناپذیر و مداوم. دانشمند به مدد تخیل خود نظریه‌هایی را ابداع می‌کند و آنگاه شبانه روز تلاش می‌کند تا آنها را ابطال نماید، یا به عبارت دیگر نقادی‌شان کند. سومین نتیجه این است که علم به منزله نوعی فعالیت نقادی فقط در جامعه باز تحقق‌پذیر است، یعنی جامعه‌ای که در آن اطلاعات مربوط به مسائل مختلف عموماً در دسترس قرار دارد و افاد

می‌توانند آزادانه نظرات و عقاید خویش را ابراز دارند و رأی و عمل هر کس را در هر مقام مورد ارزیابی قرار دهند. نتیجه چهارم، مربوط است به تقدم و تأخری که می‌باید به هنگام سنجش و آزمون نظریه‌ها مراعات کرد (۱۱).

با این حال، کماکان با مجموعه‌ای از پرسش‌ها در این زمینه مواجه‌ایم. پرسش‌هایی نظیر اینکه آیا برای پیش‌بینی یک امر نیازمند یک قانون کلی هستیم که یکنواختی طبیعت را منعکس کند؟ آیا پیش‌بینی مبتنی بر شناختی قبلی و ماتقدم است؟ آیا پیش‌بینی مبتنی بر قواعد معتبری است که از یک اصل متعارف بدیهی که ریشه در طبیعت ذهن آدمی دارد، ناشی می‌شوند؟ آیا پیش‌بینی موجه، ضرورتاً می‌باید با قواعد معتبر استقراء مطابقت داشته باشد؟ آیا می‌توان پیش‌بینی را مبتنی بر این اصل دانست که «هر چیزی که گزاره مفروضی را تأیید کند، نتایج آن گزاره را نیز تأیید خواهد کرد»؟ آیا می‌توان ذهن را عاملی دانست که از ابتدا و با تمام نیرو از چندین و چند جهت به سمت پیش‌بینی‌های خودانگیخته حرکت می‌کند و به تدریج فرایندهای پیش‌بینی‌اش را اصلاح و هدایت می‌کند؟

از این رو، ترسیم سیمای آینده و تصویر کیستی و چیستی خود در سپهر آن، مستلزم رعایت و پذیرش اصول زیر است:

۱) قرار دادن «منظر» خود در جغرافیای مشترک «آینده پیمایی» (به معنای بسط تحولات گذشته به آینده، با استفاده از برخی فرصت‌های خاص برای تداوم یا تغییر روندها)، «آینده نگری» (به معنای محاسبه یا پیشگویی برخی از رویدادها یا شرایط آتی)، «تحلیل اکتشافی مبتنی بر چشم‌انداز» (به معنای ترسیم و تصویر آینده‌های محتمل در پرتو علیت‌های گذشته و تعامل میان مقاصد طرف‌های ذینفع)، «پیش‌بینی» (به معنای ارزشیابی یک روند، با درجه‌ای از اطمینان در طول یک دوره خاص)، «برآورد» (به معنای تجزیه و تحلیل موقعیت‌ها، روندها، احتمالات و ممکنات آتی کنش‌ها در موقعیت‌های خاص و مشخص).

۲) پیش‌بینی در عرصه اجتماعی - سیاسی، چیزی نیست جز نوعی حدس و فرضیه. در این میان، آن دسته از حدسیات و فرض‌هایی که با شواهد موجود ناسازگارند می‌باید کنار گذاشته شوند و تنها آن دسته از نظریه‌ها که به وسیله شواهد تأیید می‌شوند با

آنها سازگارند، می‌باید موقتاً (و تا زمانی که بی‌نه خلاف و مورد نقضی علیه آنها پیدا نشده) به عنوان نظریات محتمل‌الوقوع نگاه داشته شوند. البته نمی‌باید صرفاً بر مبنای یک بی‌نه معارض، حکم به ابطال یک نظریه داد.

۳) پرهیز از گردگویی، در تلاش خود برای ارایه تصویری از آینده. سخن‌گرد، عبارت یا جمله‌ای است که صدقش صرفاً معلول ساختار نحوی (گرامری) زبان و معنای لغاتی است که در آن به کار رفته و بنابراین به کلی مستقل از واقعیت‌های خارجی است. پوپر این قبیل گزاره‌ها را غیرعلمی می‌نامد. یعنی گزاره‌هایی که ابطال‌پذیر نیستند و بنابراین فاقد هرگونه محتوای واقعی هستند.

۴) منطقاً نمی‌توان از داده‌های مربوط به زمان حال، تخمین معتبر و صادقی در مورد آینده استخراج کرد. لیکن در عین حال، تجربیات و شواهد موجود، برای ابطال حدس‌ها و فرضیه‌ها به یاری ما می‌آیند.

۵) امور واقع یا شواهد و داده‌های تجربی، ملفوف و پیچیده در تئوری‌ها هستند. بنابراین هرگونه پیش‌بینی نیز ملفوف و پیچیده در تئوری است و تئوری به نوبه خود، اسیر یافته و تافته‌های تفسیری است. به بیان دیگر، هر مشاهده علاوه بر آنکه بر امور محسوسی مبتنی است، واجد جنبه‌ای نظری نیز هست؛ یعنی مبتنی به رأی و تفسیر است. لذا امور واقع یا شواهد از قبل و از همان آغاز کار به رنگ و هیأت تخمین درآمده‌اند.

۶) خلق فرضیه‌ها و حدس‌ها و تلاش برای نقادی آنها. تنها آن فرضیه‌ای که از محک نقدهای متعدد جان به سلامت به در برد، می‌باید به عنوان یک فرضیه معتبر مورد توجه قرار گیرد.

۷) به دیده تردید نگریستن به صدق کامل نظریه‌ای که پس از فرایند حذف و ابطال بر جای می‌ماند.

۸) تفکیک مسائل «ساعت‌وار» (مسائلی که ساختار مکانیکی روشن و واضح آنها اجازه می‌دهد رفتارشان را به دقت پیش‌بینی کنیم) از مسائل «ابروار» (مسائلی که شکل پیچیده و حرکت‌های نامنظم آنها پیش‌بینی رفتار آنها را عملاً غیرممکن می‌سازد).

۹) رویدادها و حوادثی که در عرصه سیاسی - اجتماعی پدید می‌آیند، پدیدارهایی یگانه و بی‌نظیر هستند و نمی‌توان در مورد این‌گونه رویدادها به قوانینی عام و کلی که



در همه زمان‌ها و مکان‌ها صادق باشند دست یافت. البته در تحلیل نهایی، ما مستغنی از صورتبندی نظریه‌های خود به صورت قوانین کلی، که یک ضرورت متدولوژیک است، نیستیم. زیرا بدون این قبیل قضایا، هر پدیداری را می‌توان به صورت استثنایی بر قاعده، و موردی خاص تبیین کرد و از آنجا که علم تنها به کلیات تعلق می‌گیرد، در نتیجه معرفت ما رشد نخواهد کرد و افزون نخواهد شد. اگر نظریات خود را به صورت قضایای کلی صورتبندی نکنیم هیچ‌گاه نخواهیم توانست به رابطه میان نظریه‌ها و «پیش‌بینی‌های» خویش پی ببریم. چگونه می‌توان (در غیاب قضایای کلی و قوانین) دیدگاه‌ها و نظریه‌ها را در صورت نادرست درآمدن پیش‌بینی‌ها تغییر داد؟ و یا اگر بخواهیم در قالب اصطلاحاتی که کوهن به کار می‌برد سخن بگوییم، اگر پیش‌بینی‌هایمان نادرست درآمد، معما یا چیستان، یا مسأله‌ای که از آن ناشی می‌شود چه خواهد بود؟ اشتباه در تخمین (پیش‌بینی) همواره می‌تواند به وقوع بپیوندد. وجود تئوری‌ها (یعنی مجموعه‌ای از گزاره‌های کلی) شرط لازم نکته آموزی و درس‌گیری از این اشتباهات است (۱۲).

۱۰) خودآگاهی نسبت به فرایند استدلال خویش؛ اندیشیدن درباره خود قضاوت‌ها و نتیجه‌گیری‌ها؛ اندیشیدن به چگونگی قضاوت کردن و نتیجه گرفتن. به بیان دیگر، در فرایند تحلیل و تخمین، افزون بر پردازش عمیق و دقیق «داده‌ها» و تبدیل آنان به «اطلاعات»، می‌باید به ویژگی‌ها و شناسه‌های عدسی‌ها یا حایل‌هایی که این اطلاعات را از خود عبور می‌دهند (الگوهای ذهنی، ساختارهای فکری، سوگیری‌ها، یا مفروضات تحلیلی) توجه کافی مبذول داشت.

۱۱) پیش‌بینی در عرصه‌های اجتماعی و سیاسی، مستلزم خواندن فکر و تشخیص نیات افراد است، و همین واقعیت است که کاربرد روش علمی در این عرصه‌ها را به‌طور گسترده‌ای محدود و مشکل می‌سازد. زیرا اولاً، خواندن فکر اشخاص و آشکار ساختن نیات درونی آنها، به هیچ وجه امری ساده و سهل‌الوصول نیست و ثانیاً آنچه در فرایند یک پیش‌بینی مورد نیاز است، صرفاً تصویری از محتوای ذهن افراد، در حال حاضر، نیست، بلکه می‌باید تصویر نیاتی که بعداً به ذهن فرد خطور می‌کند نیز پیش روی ما باشد.

۱۲) در تحلیل، تبیین و تخمین پدیده‌های اجتماعی - سیاسی، گریزی از بهره بردن از روش‌های جزئی (مقطعی) و یا تقریبی نیست. تقریب، عین حقیقت نیست. به عکس، کاربرد این کلمه بیانگر این نکته است که بعضی عوامل در محاسبه منظور نشده‌اند. بنابراین از دیدگاه منطق، راه حل تقریبی همواره نادرست است. اما این غلطی است که در عمل مفید واقع می‌شود. به کاربرنده این راه حل می‌داند که تقریب او عین حقیقت نیست، ولی کاربرد این راه، به او نوعی شناخت و اطلاع از راه حل صحیح ارایه می‌دهد.

۱۳) ما در عرصه مباحث اجتماعی و سیاسی، هنوز در مرحله «ماقبل علم» و یا در مرحله بسیار بدوی‌تر از علم تجربی قرار داریم. لذا حداکثر کاری که می‌توان در این زمینه‌ها انجام داد، عبارت است از محدود و محصور کردن خطا و کاستن از دامنه آن. و این در صورتی میسر است که ما خود را برای نکته‌آموزی و درس‌گیری از خطاها آماده سازیم. روش اصلاح شده پیشنهادی، روشی است برای درس‌آموزی از خطاها و بنابراین در مجموع (غالباً ولی نه همواره) عدم دقت در پیش‌بینی‌ها را کاهش می‌دهد.

۱۴) در تحقیقات اجتماعی - سیاسی آنچه مورد نیاز است، فهم حقیقی پدیدار در دست بررسی است و این امر حاصل نمی‌شود مگر از طریق درک کامل کل تازه‌ای که در اثر ظهور هر پدیدار نو به وجود می‌آید. بنابراین، کلیه فرایندهای تاریخی یا روندهای کلی‌ای که پدیدار مورد بررسی بخشی از آن به‌شمار می‌آید، می‌باید درک و فهم شوند. به بیان دیگر، فهم واقعی در گرو تصویر کردن هر پدیدار جزئی و منحصر به فرد در مقام بخشی از یک کل گسترده و پیچیده است که به نوبه خود بر پدیدار مورد نظر تأثیر می‌گذارد. در اینجا با نوعی «دور منطقی» مواجه هستیم، که آن را «دور هرمنیوتیکی» لقب داده‌اند.

۱۵) ذهن برای برخورد ثمربخش با عدم قطعیت ذاتی (هاله‌ای از ابهام که به‌طور طبیعی پیرامون مسائل غامض و نامشخص اطلاعاتی وجود دارد) و عدم قطعیت القایی (ابهامی که به دست انسان و از طریق عملیات انکار و فریب پدید می‌آید) تجهیز نگشته است. به بیان هربرت سایمون، انسان در عقلانیت محدود خود محصور است. به دلیل محدودیت‌های ظرفیت ذهنی انسان، ذهن نمی‌تواند به‌طور مستقیم از عهده تجزیه و تحلیل پیچیدگی‌های جهان پیرامون برآید.

۱۶) افراد قادر نیستند بیشتر آنچه را در ذهنشان رخ می‌دهد آگاهانه تجربه کنند. بسیاری از فعالیت‌های مرتبط با ادراک، حافظه و پردازش اطلاعات، پیش از هرگونه هدایت آگاهانه و مستقل از آن صورت می‌پذیرد. آنچه ناخواسته در خودآگاه شخص ظاهر می‌گردد، نتیجه تفکر است، نه فرایند تفکر (۱۳). افزون بر این، باید پذیرفت که ادراک امری غیرفعال نیست، فرایندی است فعال که صرفاً «واقعیت» را ثبت نمی‌کند، بلکه آن را می‌سازد. ادراک گذشته از آگاهی، مستلزم فهم و شناخت نیز هست. فرایند ادراک فرایندی است استنتاجی که شخص در جریان آن بر پایه اطلاعاتی که از طریق پنج حس دریافت کرده نسخه خود از واقعیت را تولید می‌کند (۱۴).

۱۷) لزوم استفاده از نظریه‌ها (تئوری‌ها) یعنی قوانین کلی و عام - یک الزام روش‌شناسانه است. پیش‌بینی‌ها تنها از قوانین کلی قابل استنتاج‌اند و پیش‌بینی‌ها، برای بهره‌گیری از فرایند ابطال مورد نیازند. این تنها راهی است که می‌توان به مدد آن «دیدگاه‌ها و نظریات» خود را به محک تجربه زد و معرفت خود را افزایش داد.

۱۸) عرصه مباحث اجتماعی و سیاسی، عرصه گزاره‌های وجودی<sup>۱</sup> (قضایای شخصیه که تنها یک رویداد مشخص و یا چند رویداد مشخص را توصیف می‌کنند) است، نه گزاره‌های کلی (گزاره‌هایی که به کل قلمرو متغیرها اعمال می‌شود) و به تبع پذیرش این اصل که روند، قانون محسوب نمی‌شود، بلکه صرفاً توصیفی از یک قضیه شخصیه است. روندها، توصیف‌گر رفتار یک سیستم خاص در زمان و مکان خاص هستند و بنابراین برخلاف قوانین، می‌توانند لحظه به لحظه دستخوش تغییر شوند. بنابراین، پیش‌بینی‌هایی که از مشاهده روندها نتیجه می‌شوند معتبر نیستند؛ تنها قوانین برای انجام این وظیفه مناسب‌اند. یک روند معین تنها تا هنگامی مفید است که شرایط موجود برجا بماند.

۱۹) چیزی به نام «واقعیت‌های موجود» وجود خارجی ندارد. آنچه هست زیرمجموعه‌ای است کاملاً گزینش شده از میان توده‌ای از اطلاعات کلی که شخص را احاطه کرده (براساس الگوی انتظارات) و شخص آن داده‌های گزینشی را به عنوان یک سری واقعیت‌ها می‌پذیرد و آنها را با موضوع مورد بحث مرتبط می‌انگارد. این سخن که

ذهن باز ذهن خالی است، حقیقتی را در خود نهفته دارد. تحلیل‌گران نمی‌توانند با اجتناب از پیش‌پندارها به تحلیلی بی‌طرفانه دست پیدا کنند و چنین تصویری جز غفلت و خودفریبی چیزی نیست. راه رسیدن به بی‌طرفی روش، ساختن مفروضات و استدلال‌ات تا حد امکان است؛ به گونه‌ای که سایرین بتوانند آنها را مورد چالش قرار دهند و خود تحلیل‌گران نیز قادر به بررسی میزان صحت آنها باشند.

به طور خلاصه باید پذیرفت که موضوعات و پدیده‌های اجتماعی - سیاسی، هستارهایی نظری هستند و هستومندهایی تجربی و مشاهده‌ای صرف به شمار نمی‌آیند. از این رو، آنچه یک تحلیل‌گر و استراتژیست سیاسی را در مسیر صحیح پیش‌بینی آینده قرار می‌دهد، به تعبیر هیوئر، فرایند مستمر «چالش، پالایش و چالش مجدد» است (۱۵). ترجمان تفصیلی این فرایند را می‌توان به گونه زیر ترسیم کرد:

۱. صورت‌بندی و مشخص ساختن مسأله مورد توجه؛
۲. فراهم آوردن فهرستی از فرضیه‌های مختلفی که می‌توانند راه‌حل مسأله مورد نظر به شمار آیند؛
۳. ارزیابی دقیق فرضیه‌ها از رهگذر یافتن بینه‌های معارض؛
۴. واری و معاینه خود این بینه‌های معارض و سنجش فرضیه‌هایی که در آنها مندرج و مضمحل است از رهگذر روش ابطال؛
۵. حذف فرضیه ابطال شده از فهرست؛
۶. جایگزینی فرضیه دوم.

## ۲- ایران در هزاره سوم

اما، چالش‌های «هزاره جدید» برای ایران و ایرانیان کدامند؟ این چالش‌ها، چه تغییراتی در صورت‌بندی فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و امنیتی ایران در دهه چهارم ایجاد خواهند کرد؟ کدامین تغییرات، فرصت‌زا و کدامین تغییرات، تهدیدزا هستند؟ با توجه به واقعیت‌هایی که محیط ملی و فراملی ایران را به شدت تحت تأثیر حضور خود قرار داده‌اند، چه دریچه‌ها و روزنه‌هایی برای حفظ منافع، مصالح و امنیت، به روی جامعه مردمان و جامعه نخبگان ایرانی باز است؟ آیا ایران همچون برخی کشورها، فرصت‌های ناشی از این پدیده را در جهت تحقق منافع و مصالح خود مهار خواهد کرد؟

کرد، یا نظیر برخی دیگر، خود را در معرض تهدیدات آن قرار خواهد داد؟ به بیان دیگر، آیا ایران قادر خواهد بود نظام‌های تنظیم‌کننده و زیرساخت‌های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی لازم را برای مواجهه عقلایی و معطوف به تأمین منافع ملی خود ایجاد کند و نهادهای سیاسی لازم را برای برآوردن تقاضاهای جدید شهروندان خود به وجود آورد، یا توانایی انجام این اقدامات را نخواهد داشت و بالمآل تلاش خواهد کرد در برابر تغییرات مقاومت کند و یا اساساً پیوستن به نوآوری‌های فنی سریع یا اقتصاد یکپارچه جهانی را انتخاب نکند؟

در سطور بعدی، تلاش می‌کنیم در سه سطح تحلیل ملی، فروملی و فراملی، پاسخی برای پرسش‌های فوق بیابیم. در ارایه تصویری از آینده، از رهگذر پاسخ‌گویی به پرسش‌های فوق، اصالت سه اصل را محترم می‌شماریم: نخست، آینده‌شناسی خود را صرفاً بر روندهای امروزی مبتنی نمی‌کنیم. دوم، آینده را احتمال‌پذیر و مشروط و رویدادپذیر دانسته و پیش‌گویی یک رویداد خاص را میسر نمی‌دانیم. سوم، تاریخ آینده خود را در سطح یک رویداد تقلیل نمی‌دهیم و آن را برساخته‌ای پیچیده از اراده و آگاهی می‌دانیم.

## ۱-۲- سطح تحلیل ملی

۱-۲-۱- امروزه کمتر کسی تردید دارد که جامعه جهانی در آستانه یک تغییر ژرف و تاریخی و نیز در هنگامه یک موقعیت و وضعیت ناسازگون (پارادوکسیکال) چندلایه و یک محیط بدیع، متحول و پیچیده قرار دارد. در این هنگامه، از یک سو بسیاری از متغیرهای بی‌بدیل محیطی در جهت کاهش اقتدار امنیتی و مشروعیت سیاسی و توان اقتصادی قدرت‌های ملی عمل می‌کنند و از سوی دیگر، این قدرت‌ها برای تدبیر و گذر از این دوران برزخی نیازمند افزایش اقتدار امنیتی، سیاسی و اقتصادی خود هستند. از یک سو جامعه جهانی بیش از همیشه نیاز به گسترش و تعمیق گفتمان امنیت مثبت دارد و از سوی دیگر، حصارهای تنگ و باریک گفتمان امنیت منفی، تحقق «جامعه امن جهانی» را غیرممکن ساخته است. از یک سو امنیت جامعه جهانی، در شرایط کنونی در گرو درک تهدیدات و فرصت‌های «موج چهارم امنیتی» است و از سوی دیگر، کم‌رنگ رویکردهای مسلط در عرصه امنیت جهانی، سخت‌وآم‌دار ملاحظات موج اول امنیتی

هستند. از یک سو جامعه جهانی نیاز به رهیافت و راهبردی تأسیسی - اثباتی در عرصه امنیت دارد و از سوی دیگر، کنون گفتمان مسلط امنیت جهانی، مبتنی بر نوعی «داروینیسیم امنیتی» است. از یک سو جامعه جهانی نیاز به «فرهنگ امنیت ملی» (نگریستن به امنیت از دریچه فرهنگ) دارد و از جانب دیگر، عرصه فرهنگ جهانی سخت به آلاینده‌های سیاسی - امنیتی ملوث شده است. از یک سو، جامعه جهانی نیازمند درانداختن طرح یک گفتمان امنیت جهانی پیرامون «هم‌زیستی مسالمت‌آمیز» و «گفت‌وگو»ی تمامی دول و ملل است و از جانب دیگر، تحولات اخیر جهانی با خود نوعی «بحران روابط» و «برخورد و ستیزش و تنش» را به ارمغان آورده‌اند. از یک طرف، جامعه جهانی بیش از همیشه طالب دست‌یابی به وقایع و حقایق است و از جانب دیگر، متغیرهای جدید، دست‌اندرکار معماری دنیایی «وانموده» (دنیایی که «نیست‌ها» در آن «هست» جلوه داده می‌شوند) هستند. از یک سو جامعه جهانی در حال تجربه کردن فرایندی به نام جهانی‌شدن است و از جانب دیگر، به گونه روزافزونی در بطن و متن یک فرایند پیچیده جهانی‌سازی قرار می‌گیرد. از یک سو جامعه جهانی تلاش دارد که خود را از چنبره تکنولوژی‌های قدرت سخت‌افزاری (چهره اول و دوم قدرت) برهاند و از سوی دیگر، رویکرد سخت‌افزاری و سنتی به طور محسوس در حال بازتولید خود است. از یک سو جامعه جهانی در آستانه ورود به دورانی است که ایده مسلط در آن، ایده ارتباط و اتصال است؛ ویژگی بارز آن، چندپارگی و هم‌گرایی است؛ انگاره نهفته در بطن و متن آن، انگاره شبکه جهان‌گستر است؛ ثقل و کنون گفتمانی آن، نرم‌افزاری است، سند تعریف‌گر آن، تبادل و معامله است؛ ساختار قدرت آن، مبتنی بر افراد و بازار است، اما از جانب دیگر، قدرت مسلط جهانی، در حال بازتولید و بازسازی ایده مسلط جنگ سرد - یعنی برخورد و رویارویی - است؛ به دنبال برجسته کردن ویژگی مسلط جنگ سرد - یعنی تقسیم و دوپارگی جهان - است؛ در پی ترمیم و بازسازی نماد و انگاره مسلط جنگ سرد - یعنی «دیوار» - است؛ در صدد چهره سخت‌افزاری و هژمونیک بخشیدن به فراگفتمان خود است؛ و در پی حفظ و تقویت قدرت و سیادت دولت - ملت در برابر بازیگران جدید غیردولتی است.

امروز، همچنین کمتر کسی تردید دارد که در عرصه مباحث امنیتی، جریان

معرفت‌شناختی - گفتمانی ژرفی در حال تکوین و تسری است که مقدم بر ساختارهای جامعه مدنی و بین‌المللی، در بستر فلسفی و گفتمانی، بر الگوهای شناخت و تفکر و جهان‌بینی انسان امروز تأثیر می‌گذارد و «ذهنیت» و «گفتمان» نوگرایانه و جهان‌بینی سیاه و سفید او را با چالشی شالوده‌شکن مواجه کرد و در راه شناخت جهان، جامعه و مقولات امنیتی، تصورات را مهم‌تر از عقلانیت عینی تعریف می‌کند.

در بستر گفتمان‌های جدید، هیچ واقعیتی خارج از متن وجود ندارد؛ هیچ دالی (مفهومی) به مدلول (مصادق) واحد و ثابتی رجوع نمی‌دهد؛ هیچ حقیقت و هویتی، ناب و پایدار نیست؛ هیچ قدرتی بدون مقاومت نیست؛ و هیچ جامعه امنی فاقد ناامنی نیست. پسامدرنیست‌ها، تردیدی ندارند که در زمانه‌ای چنین متحول، و در متن گفتمان‌هایی چنین متغیر، دیگر نمی‌توان از منظر تنگ رویکردها و آموزه‌های سنتی به تعریف مفاهیمی همچون «امنیت» پرداخت. در نتیجه به اعتقاد اینان، انسان این عصر نیازمند شناخت نظام دانایی، تشکل‌های گفتمانی، و روابط قدرت/دانش حاکم بر زمانه خود است.

گفتمان بودریار در مورد امنیت، نمونه بارزی از این رویکرد است. بودریار معتقد است: «همان‌طور که مارکس، در آن زمان، واقعیت را در امپریالیسم می‌دید، امروزه وانموده‌سازان تلاش می‌کنند که واقعیت را کاملاً با مدل‌های وانموده خود منطبق سازند». بودریار در مرگ یک دولت مقتدر، یا ناتوانی فرد خردمند، یا پرولتاریا، فراتر از قرائت‌نیچه گام برمی‌دارد. وی در تعبیری معروف چنین می‌گوید: «امنیت چیزی بیش از یک تردید نسبت به وانموده‌ای کاذب از واقعیت نیست، اما این نکته در آن مستتر است که واقعیت هم چیزی بیش از واقعیت نیست.» (۱۶)

بودریار، در اثری که در خصوص پسامارکسیسم دارد، چگونگی فروپاشی نزاع طبقاتی و حاکمیت اقتصادی همراه با ظهور نقش ترکیبی نشانه‌ها، اوهام، و سست شدن فرهنگ توده‌ها را توصیف کرده و می‌گوید: «انقلاب‌ها، همراه با آنچه از واقعیت باقی مانده است، رو به انحراف می‌روند. ما، در پایان تاریخیم.» مارکس فرایند یک‌طرفه و بی‌رحمانه سرمایه‌داری را جایی در نظر گرفت که منجر به انقلاب اجتماعی می‌شد، اما بودریار تنها جامعه منفعل و وابسته به تکنولوژی را در نظر دارد که درصدد حفظ اصل

از بین رفته واقعیت است.

براساس آموزه بودریار، امنیت در دنیای کنونی وارد عرصه فراواقعیت شده است. بودریار در سال ۱۹۸۳ به گونه‌ای مبهم به پایان جنگ سرد اشاره کرد و بیان داشت که حتی اگر احتمال بروز جنگی پذیرفته می‌شد، ترجیح داده می‌شد که این جنگ، همان جنگ خلیج فارس باشد. به بیان دیگر، ما از قبل برای چنین جنگی آماده شده بودیم. تمام وانموده‌های این جنگ در قالب بازتولید اخبار، بازی‌های ویدئویی، رزمایش‌های جنگی، تحقیقات پلیسی و بازتصویب قوانین جنایی مرتبط با بازی‌های جنگی رسانه‌ای، در تمام زندگی ما رسوخ پیدا کرده بود. از آرایش اولیه سربازان گرفته تا دستورهای روزمره جنگی، برای همه ما، از بالاترین عوامل تصمیم‌ساز تا پایین‌ترین سطوح تاکتیکی و پشتیبانی، یک سلسله وانموده‌ها وجود دارد که آمادگی پذیرش خسارت‌ها و تأثیرات آنها را در ذهن افراد ایجاد می‌کند. شبیه‌سازی‌های کامپیوتری متعدد، از جمله مصادیق این وانموده‌ها هستند؛ از جمله آزمایش‌های هوایی در پایگاه هوایی نلیس<sup>۱</sup>، تمرین‌های زمینی در فورت ایروین<sup>۲</sup> و صحرای بوجیو، نمایش توافقات روزانه خلیج فارس و بازی‌های جنگی موجود و واقعی‌ای که شرکت‌های خصوصی ساخته‌اند (۱۷).

دیوید لاین<sup>۳</sup>، در توضیح رویکرد بودریار می‌گوید وی معتقد است جنگ خلیج فارس رخ نداده است، ولی این مسلماً به معنی آن نیست که این جنگ غیرواقعی بوده است. سخن بودریار این است که بشر «با به دوره بی‌تفاوتی نهایی گذاشته است که در آن، گذار به جنگ یک نارویداد<sup>۴</sup> است؛ چیزی که یا - همان‌گونه که خود بودریار تمایل به باورش دارد - رخ نخواهد داد یا آنکه رخ دادنش در هر حال مورد توجه قرار نخواهد گرفت؛ زیرا ما ابزارهای تشخیص «واقعیت» از هم‌ارز شبیه‌سازی شده‌اش را از دست داده‌ایم» (۱۸).

1- Nellis

2- Fort Irwin

3- David Lyan

4- Non-Event



دردریان<sup>۱</sup>، از همین منظر می‌گوید پیش از جنگ، عراق یک بازی جنگی از شرکت بی‌دی‌ام اینترنت‌نشال<sup>۲</sup> خریداری و نرم‌افزار برنامه‌ریزی تهاجم به کویت را نیز از همان کشور تهیه کرد. وی چنین ادامه می‌دهد: «منظور این نیست که بیش از ۵۰۰ هزار نفر سربازی که پا به کویت گذاشتند واقعی نبودند، بلکه می‌خواهیم بگوییم به احتمال قوی، حضور آنها در کشور یاد شده نتیجه «واقعیتی» بوده که از دل سناریوهای تخیلی ساخته شده در بازی‌های جنگی کامپیوتری تکوین یافته است.» (۱۹) وی در ادامه می‌افزاید که نیروهای هم‌پیمان، عراق را نه به معنای متعارف کلمه، بلکه در یک «جنگ سایبرنتیکی مبتنی بر شبیه‌سازی» شکست دادند. (۲۰)

اما بازخوردهای منفی و مثبت امنیتی چنین نگرشی برای جامعه ما چیست؟ تردیدی نیست که جامعه امروز ایرانی، از یک‌سو در هنگامه یک تحول گفتمانی و از جانب دیگر، در آستانه تغییر ژرف و گسترده در محیط ملی و فراملی خود به سر می‌برد. چنین وضعیتی، جامعه ایرانی را در متن و بطن یک «موقعیت ناسازه‌گون (پارادوکسیکال) چندلایه» و یک محیط بدیع، متحول و پیچیده قرار داده است؛ زیرا از یک‌سو این جامعه با تغییرات ژرف و گسترده در محیط (داخلی و خارجی) امنیتی خود مواجه است و از جانب دیگر، به رغم این دگرگونی‌های ژرف و گسترده، گفتمان مسلط امنیتی آن، کماکان از سویه‌ها و درون‌مایه‌های یک نگرش و رویکرد سستی و سخت‌افزارانه رنج می‌برد؛ کماکان، گفتمان امنیتی این مرز و بوم، یک گفتمان «دولت‌محور»، «نخبه‌محور»، «ثبات‌محور»، «ارزش‌محور» و عمدتاً مبتنی بر سخت‌افزار نظامی، تمامیت ارضی و مرزهای مستحکم، وحدت و هویت شفاف ملی، و اقتصاد ملی یا استقلال اقتصادی است؛ کماکان بسیاری از استراتژیست‌های آن، از منظر علم پوزیتویستی به استراتژی می‌نگرند، و «استراتژی امنیت ملی» کشور را در قالب ادبیاتی بافته و تافته از مفاهیمی نظیر ثبات، زمان‌مندی، نظارت، پیش‌بینی و... تعریف می‌کنند؛ کماکان بسیاری از نظریه‌پردازان اطلاعاتی - امنیتی آن به طراحی یک جامعه اطلاعاتی بستاری می‌اندیشند و مزیت نسبی و رقابت‌پذیری اطلاعاتی را در پرتو قوانین فیزیک تحلیل می‌کنند.

1. DerDarian

2. BDM International

حالی که در عصر اطلاعات، مزیت نسبی و رقابت‌پذیری متکی بر قوانین سیبرنتیک است، نه قوانین فیزیک).

۲-۱-۲- امروز بیش از هر روز دیگر، نظارت و کنترل توسط چشم قدرت برتر، بر جامعه ایرانی اعمال می‌شود و متأسفانه «هیچ برنامه ساده و روشن سیاسی‌ای برای ستیز با آن وجود ندارد». انسان ایرانی، به طور فزاینده‌ای در مسیر تأثیرات ژرف و گسترده جهان اطلاعاتی‌ای قرار گرفته که در مهندسی آن سهم و نقش چندانی نداشته است. او همواره در حال مصرف کالاهایی است که در «بازار جهانی نشانه‌ها» عرضه می‌شوند. زندگی او، در چنین شرایطی، در چرخش بی‌وقفه نشانه‌هایی هدایت می‌شود که دلالت بر آنچه در دنیا اتفاق می‌افتد (نشانه‌های خبری)؛ آن نوع هویتی که او آرزو دارد بروز دهد (نشانه‌های درباره خود)؛ موقعیت او (نشانه‌های منزلت و اعتبار)؛ اغراضی که ساختمان‌های مورد پسند او در خدمت آنند (نشانه‌های معمارانه)؛ سلیق زیباشناسی او (نشانه‌های بر روی دیوارها، میزها و بوفه‌ها) دارند (۲۱).

امروزه شبکه‌های متعدد تلویزیونی و سایت‌های متنوع اینترنتی، تجربه‌هایی از فرهنگ مسلط را به خانه‌های انسان ایرانی آورده و انسان و جامعه ایرانی را از درون به چالش طلبیده‌اند؛ آرامش آنان را برهم زده‌اند؛ چشم‌اندازها و منظرهای آنان را به شدت تحت تأثیر فرآورده‌های خود قرار داده‌اند؛ نظام دانایی و نظام صدقی مسلط آنان را خدشه‌دار کرده‌اند؛ نظام سیاسی و مدیریتی حاکم بر آنان را با بحران ناکارآمدی مواجه ساخته‌اند؛ و فاصله میان آنان را به عنوان کسانی که در انقلاب اطلاعاتی و اقتصاد جهانی سهم چندانی ندارند، با آنانی که در این امور سهمی دارند، بیشتر و پرشتاب‌تر از گذشته، افزایش داده‌اند.

نتایج یک پیمایش میدانی نشان می‌دهد که حدود ۸۰ درصد پاسخگویان به‌طور مطلق و نسبی بر این باورند که بیشتر مردم علاقمند به استفاده از برنامه‌های ماهواره‌ای هستند. در مقابل، فقط ۰/۲ درصد معتقدند که هیچ‌کس به برنامه‌های ماهواره‌ای علاقه‌ای ندارد. حدود ۸۳ درصد معتقدند که در آینده استفاده از آنتن‌های ماهواره‌ای افزایش می‌یابد. در مقابل، فقط ۸ درصد خلاف این نظر را دارند. در همین فضا، حدود ۸۱/۹ درصد پاسخگویان اظهار داشته‌اند که گرایش مردم به برنامه‌های ماهواره‌ای نسبت

به گذشته بیشتر شده است و در مقابل، فقط ۷ درصد عکس آن را اظهار نموده‌اند. حدود ۵۲ درصد نیز معتقدند که مسئولین و خانواده‌هایشان از برنامه‌های ماهواره‌ای استفاده می‌کنند.

نتایج همین پیمایش نشان می‌دهد، به رغم اینکه یک) حدود ۳۷ درصد پاسخگویان ضررهای ماهواره‌ای را برای جامعه بیش از فایده‌های آن ارزیابی می‌کنند؛ دو) بیش از ۵۴ درصد استفاده از برنامه‌های ماهواره‌ای را موجب افزایش گرایش به فرهنگ بیگانه می‌دانند؛ سه) بیش از ۶۱ درصد آثار این برنامه‌ها را روی نوجوانان و جوانان منفی و مخرب می‌دانند؛ چهار) بیش از ۷۸ درصد استفاده از این برنامه‌ها را موجب افزایش فساد و انحرافات در جامعه می‌دانند و پنج) بیش ۶۸ درصد آن را زمینه‌ساز کاهش پایبندی‌های دینی مردم می‌دانند، اما در عین حال، بالای ۵۰ درصد آنان داشتن ماهواره را بدون نظارت دولت (۴۵ درصد) و یا با نظارت دولت (۱۶/۵) حق مردم می‌دانند (۲۲).

نتایج پیمایش دیگری که در زمینه پنداشته‌ها، کاربران و کارکردهای اینترنت در جامعه امروز ایرانی به عمل آمده، نشان می‌دهد که بیش از ۹۸ درصد پاسخگویان علاقمند به استفاده از اینترنت هستند. این ابراز علاقمندی وسیع در شرایطی صورت می‌گیرد که بیش ۵۰ درصد پاسخگویان به رجوع کاربران به سایت‌های غیراخلاقی (البته توسط دیگران و نه خودشان) اذعان داشته و بیش از ۶۴ درصد آنان، به ضبط برنامه‌های غیراخلاقی از اینترنت و پخش آن در جامعه (باز هم توسط دیگران) معترف‌اند. همچنین بیش از ۵۰ درصد آنان بر تأثیر اینترنت در گرایش به فرهنگ بیگانه تأکید می‌ورزند (۲۳).

در پیمایش دیگری که در زمینه تغییرات فرهنگی از نگاه شهروندان تهرانی به عمل آمده، از نظر پاسخگویان، بیشترین میزان تغییرات در حوزه‌هایی نظیر استفاده از کامپیوتر و اینترنت؛ تغییر در روابط دختر و پسر؛ نحوه آرایش زنان؛ پیروی از الگوها و مدهای غربی و استفاده از ماهواره رخ داده‌اند (۲۴). در جامعه امروز ایرانی، چت‌روم‌ها<sup>۱</sup> یا میدان‌های چندکاربردی به عنوان یکی از پرطرفدارترین «میدان‌های» اینترنتی شرایط جدیدی را پیرامون کاربران خود قرار داده و مرزهای تازه‌ای را در شکل‌گیری

خرده فرهنگ‌ها، ارزش‌ها و هویت جوانان پدید آورده‌اند. دو فرایند «رسانه‌ای شدن»<sup>۱</sup> و «خانگی شدن»<sup>۲</sup> به طور فزاینده‌ای به توصیف‌کنندگان جدی گذران بخش عمده‌ای از فراغت جوانان در جامعه‌ی ایرانی تبدیل شده‌اند (۲۵). گمنامی، سرعت ارتباطات و سیال بودن آن، پیامدهای گسترده‌ای را برای روابط جنسیتی و الگوهای ارتباطی و دوست‌یابی جوانان ایرانی در بر داشته‌اند. تداخل طبقه با جنسیت و جغرافیا، فضای آزادکننده‌ای را برای دسته‌ای از جوانان پدید آورده و مرزبندی‌های رایج جنسیتی و اجتماعی را در فرهنگ جوانان کمرنگ ساخته است. ارتباطات اینترنتی در محیط‌های چت، ضمن آنکه تقویت‌کننده روابط غیروابسته به زمان و مکان گردیده است، به محملی برای جست‌وجو و ارضای کنجکاوی‌های جوانان نیز تبدیل شده است. افزون بر این، فضای مجازی و دیجیتال اینترنت، صورت‌های جدید مشارکت‌های اظهاری و عاطفی را جایگزین صورت‌های متداول مشارکت سیاسی و اجتماعی در عرصه‌های «حقیقی» جامعه ساخته است. سرگرمی‌های مجازی اینترنتی، عموماً به تقلیل سرمایه اجتماعی، انزوا و بریدگی از مشارکت‌های محسوس و عینی، تغییر روابط از اجتماعات و گروه‌های آشنا به اجتماعات شبکه‌ای، سوگیری جوانان به سوی آموزش موزاییکی و نیز قطعه قطعه شدن افراطی سلیقه‌ها و خرده فرهنگ‌ها و در نتیجه توده‌وارسازی<sup>۳</sup> انجامیده است (۲۶).

۳-۱-۲- افزون بر این، تکنولوژی‌های ارتباطاتی - اطلاعاتی<sup>۴</sup> (۲۷) با کاهش دادن هزینه‌های ارتباطات و هماهنگی، به طور فزاینده‌ای بستر ساز برتری شبکه‌های غیرمتمرکز بر دیگر اشکال سازمانی در ایران امروز شده‌اند. در این شبکه‌ها، افراد و گروه‌ها بدون حضور فیزیکی یا ساخت نهادی - مثل احزاب که احتیاج به رسمیت‌شناسی داشته باشند - برای اقدام مشترک به هم مرتبط می‌شوند. این تکنولوژی‌های جدید، دارای استعداد تقسیم جامعه در عرض مرزهای جدیدی هستند. شبکه‌های الکترونیکی رأس و مرکز ندارند،

1. mediatisation

2. multi-user-dungeons

3. massification

4. CITs

بلکه دارای گلوگاه‌های متعددی هستند که در آنجا مجموعه‌ای از افراد و گروه‌ها برای اهداف مشترک با هم تعامل می‌کنند. اپوزیسیون ایرانی، امروز قادر است دست به ایجاد اجتماعات و انجمن‌های مجازی بزند. این انجمن‌ها تجلی فیزیکی ندارند و در داخل شبکه‌های الکترونیکی شکل می‌گیرند. ایجاد این انجمن‌ها، آسان و سریع است و می‌توان برای هر هدفی آنها را ایجاد کرد. در آینده نزدیک، دولت‌های مستقر در این مرز و بوم، برای شناسایی این انجمن‌ها - که اغلب فعالیت‌های ضد دولتی دارند - با چالش بزرگی روبه‌رو خواهند شد. همچنین افراد، گروه‌ها، شرکت‌ها و... به واسطه CITS قادر به ایجاد شبکه و اتصال با شبکه‌های جهانی می‌شوند. این شبکه‌ها، آنها را قادر می‌سازند تا منافع، اهداف و نظرات و ایده‌های خویش را به طور مستقل تعقیب و بیان کنند و از این جهت، نظم و نظام موجود را که به طور سنتی تنها نماینده و سخنگوی مردم در مذاکرات، تعامل‌ها و روابط بین‌المللی بوده است، در حاشیه قرار دهند. ارایه تصویری کلی از گرایش به سایت‌های اپوزیسیون‌مشرب، بیشتر می‌تواند ما را در تحلیل و تبیین این فضا یاری رساند.

سایت	گرایش	ترتیب انتشار	تعداد مراجعه در روز از تمام کشورها	تعداد مراجعه در ایران	تعداد مراجعه در روز از ایران	تعداد مراجعه در سال از ایران
پیکنت	چپ رادیکال	روزانه	۱۴۴۲۶	۹۳۷۶۹۰	۴۱۸۳	۲۷۱۸۹۵
شهروند	چپ رادیکال	هفتگی	۱۹۶۷	۷۱۷۹۵۵	۶۸۸	۲۴۰۸۰
گویا	جمهوری‌خواه	روزانه	۷۱۵۳۴	۲۵۰۳۶۹۰	۲۶۴۶۷	۱۷۲۰۳۵۵
مهن	چپ نواندیش	روزانه	۲۲۹۴	۸۳۷۳۱۰	۹۴۰	۳۴۳۱۰۰
نیمروز	راست سلطنت طلب	هفتگی	۱۱۰۳	۴۰۲۹۹۵	۲۶۵	۹۶۷۲۵
تجمع آمار سایت‌ها			۹۱۳۲۴	۵۳۹۹۶۴۰	۳۲۵۴۳	۲۴۵۶۱۵۵

۴-۱-۲- بی‌تردید، چنین فضا، تمایلات و گرایش‌هایی، جامعه امروز ایرانی را در مسیر یک تغییر و تحول و انتقال جدی در واقعیت‌های اجتماعی قرار داده است. در شرایط کنونی، نه تنها انتقال در زمینه‌های فرهنگی و اقتصادی و اجتماعی، بلکه تغییرات

جدی در بستر «متن اجتماعی» نیز در حال وقوع است. بنابراین یک انتقال «متنی - زمینه‌ای» گسترده در جریان است. در فرایند این انتقال، شیرازه‌های اجتماعی، فرهنگی، معرفتی، اقتصادی و سیاسی جامعه ایرانی در حال ترک برداشتن است. این ترک، امروز در سیمای شکاف‌ها و شیارهای متنوع و متعدد بروز کرده است.

در زیرین‌ترین سطح اجتماعی، شاهد رخنه این ترک‌ها و شکاف‌ها به درون فضاهای بسته و نفوذناپذیری هستیم که در آن فرهنگ رسمی در جامعه ایرانی، فارغ از دخالت و مزاحمت‌های بیگانه، عناصر هویت‌بخش منسجم و تقریباً ثابتی ارایه می‌کرد. در این شرایط، دیگر فرهنگ رسمی نمی‌تواند با بهره‌گیری از مصونیت مبتنی بر انحصار حریم، جایگاهی مطلق پیدا کند.

چهره زبرین این ترک را می‌توان در سیمای شکاف نسلی در ایران امروز جست‌وجو کرد. براساس نتایج حاصله از پیمایش ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان:

۱. گروه سنی ۲۰ تا ۲۹ و ۳۰ تا ۴۹ سال کمتر از همه رضایت اجتماعی و سیاسی دارند.

۲. گروه سنی نوجوان بیش از همه به فضایل اخلاقی جامعه بدبین است.

۳. گروه سنی ۲۰ تا ۲۹ سال کمتر از همه به فضای اخلاقی جامعه در آینده خوش‌بین است.

۴. گروه‌های سنی جوان، بیش از دیگر گروه‌های سنی بر این باورند که دین‌داری به قلب پاک است.

۵. گروه‌های سنی جوان، جامعه گذشته را بیشتر مذهبی می‌دانند.

۶. در گروه‌های سنی جوان، میزان میل به برخی فرایض کاهش یافته است.

۷. گرایش به راندن دین به حریم خصوصی در میان نسل جوان بیشتر است. به عنوان نمونه، این گروه‌های سنی با این ایده بیشتر مخالفت می‌ورزند که با افراد غیرمذهبی نباید رفت‌وآمد کرد.

۸. موافقت با ایده جدایی دین و حکومت‌گری در میان گروه‌های سنی جوان، بیشتر است.

۹. گروه‌های سنی پایین‌تر، کمتر احساس آزادی می‌کنند.

۱۰. طبقات نوجوان و جوان، کمتر احساس افتخار به هویت ایرانی دارند (۲۸).  
۱۱. دختران جوان بیش از زنان میانسال و سالمند بر این باورند که در جامعه، ناعدالتی جنسیتی وجود دارد.

۱۲. دختران جوان ۱۵ تا ۲۱ سال، کمتر از همه احساس امنیت جانی می‌کنند (۲۹).  
همچنین نتایج پژوهشی که تحت عنوان «ابهام از آینده و الگوی شخصیتی نسل جوان» به عمل آمده، نشان می‌دهد که حدود ۵۳/۵ درصد از جوانان و نوجوانان در حد زیاد و خیلی زیاد و حدود ۲۹ درصد تا حدی نسبت به آینده دچار ابهام هستند. حدود ۵۰/۵ درصد در حد زیاد و خیلی زیاد و حدود ۲۹ درصد تا حدی نسبت به رعایت شدن حقوق افراد دچار ابهام هستند. حدود ۶۶ درصد در حد زیاد و خیلی زیاد و حدود ۲۲/۵ درصد تا حدی نسبت به عملکرد نظام سیاسی دچار ابهام هستند. حدود ۶۸ درصد در حد زیاد و خیلی زیاد و حدود ۳۱/۳ درصد تا حدی اعتقاد به اعتراض به وضع موجود دارند. حدود ۴۶ درصد در حد زیاد و خیلی زیاد و حدود ۳۵ درصد تا حدی آمادگی برای اعتراض دارند. حدود ۵۸ درصد در حد زیاد و خیلی زیاد و حدود ۱۸ درصد تا حدی دچار «تمایل به درگیری و پرخاش» هستند. حدود ۱۳ درصد در حد زیاد و خیلی زیاد و حدود ۱۸ درصد تا حدی گرایش به ایجاد مزاحمت و رعایت نکردن هنجارها دارند. حدود ۳۰ درصد در حد زیاد و خیلی زیاد و حدود ۲۰ درصد تا حدی تمایل به مهاجرت از کشور دارند. حدود ۲۰/۵ درصد در حد زیاد و خیلی زیاد و حدود ۲۷ درصد تا حدی به پوچ‌گرایی گرایش دارند. حدود ۵۶ درصد در حد زیاد و خیلی زیاد و حدود ۲۳ درصد تا حدی دچار بی‌اعتمادی هستند. حدود ۵۵ درصد در حد زیاد و خیلی زیاد و حدود ۳۵ درصد تا حدی دچار فقدان روحیه مشارکت‌جویی هستند. حدود ۲۱ درصد در حد زیاد و خیلی زیاد و حدود ۳۵ درصد تا حدی دچار تمایلات غیر اخلاقی هستند. حدود ۴۵ درصد در حد زیاد و خیلی زیاد و حدود ۴۰ درصد تا حدی دارای گرایش دیگرخواهی هستند (۳۰).

همنشینی این دو چهره اجتماعی، بستری مناسب برای رویش و پیدایش پدیده‌ای به

نام «فرهنگ جوانان» شده که بروز آن را می‌توان در سبک،<sup>۱</sup> کنش،<sup>۲</sup> ذائقه،<sup>۳</sup> و سبک زندگی<sup>۴</sup> جوانان مشاهده کرد. اقتضای چنین فرهنگی، از یک سو تعریف متفاوتی (نسبت به تعریف فرهنگ رسمی و مسلط) از بهنجاری<sup>۵</sup> و «زندگی خوب» و از جانب دیگر، جایگزینی «ارضای آنی»<sup>۶</sup> یا «لذت طلبی لحظه‌ای» به جای «ارضای معوق»<sup>۷</sup> است. شرکت در مهمانی‌های خصوصی غیرمجاز، ارتباطات و معاشرت‌های خارج از چارچوب ازدواج با جنس مخالف، الگوپذیری از ستاره‌های موسیقی و فیلم در عرصه فرهنگ عامه‌پسند جهانی، سبک و مصرف رسانه‌ای در عرصه موسیقی، ویدئو، تلویزیون‌های ماهواره‌ای، اینترنت و مانند آن، بخشی از دنیای جوانان عضو خرده‌فرهنگ جوانان را تشکیل می‌دهد (۳۱).

در لایه و سطحی دیگر، شاهد بروز و ظهور نوعی شکاف میان آرزوهای فردی و جمعی با وضعیت عینی جامعه و نیز شکاف میان شرایط ذهنی جامعه با شرایط عینی حاکم بر آن هستیم. به بیان دیگر، آنچه در جامعه امروز ما «آسیب/ تهدیدزا» می‌نماید، عدم انطباق میان سپهر ذهنی و عینی است. به دلایل گوناگون، شرایط ذهنی جامعه ایرانی در شرایط کنونی، بسیار منفی‌تر و وخیم‌تر از شرایط عینی است. بوزان، از منظری فراگیر به ما می‌گوید: «چه بسا واقعیات اجتماعی در تعیین نتایج، مهم‌تر از واقعیت‌های عینی و حقیقی باشند. تصویری که از قدرت یک دولت و توانایی آن برای تعیین نتایج وجود دارد، ممکن است از توانایی‌های واقعی دولت یاد شده فراتر یا فروتر باشد» (۳۲). آنتونی گیدنز، در همین فضا تصریح می‌کند: «همه اشکال زندگی اجتماعی تا حدودی ساخته و پرداخته شناختی است که بازیگران از آنها دارند» (۳۳). رابرت

1. style

2. action

3. taste

4. lifestyle

5. normality

6. immediate gratification

7. deferred gratification



چردیس نیز به ما می‌گوید: «درک مردم از داده‌ها و اطلاعات نه تنها تحت تأثیر تئوری‌ها و ساختار ادراک آنها درباره سایر کنش‌گران قرار می‌گیرد، بلکه از آن چیزی که ذهن آنها را در موقع دریافت اطلاعات به خود معطوف سازد نیز تأثیر می‌پذیرد. تصور من از خیابان تاریکی که بعد از دیدن یک فیلم جاسوسی طی می‌کنم، تفاوت خواهد داشت با خیابان تاریکی که بعد از تماشای یک فیلم کمدی طی می‌کنم» (۳۴).

نارضایت‌مندی نسبت به شرایط اجتماعی و سیاسی جامعه، عامل اصلی این پدیده است. یافته‌های پیمایش وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی در ۲۸ استان کشور در سال ۱۳۸۲ نشان می‌دهد که بسیاری از مردم مشکلات اجتماعی در عرصه‌های مختلف را بیشتر از «واقعیت یا مابه‌ازای بیرونی» آنها برآورد و تحلیل می‌کنند. برای نمونه به جدول زیر توجه نمایید (۳۵):

نگرش	کم	متوسط	زیاد	نمی‌دانم	تعداد پاسخ معتبر
اختلاف و چنددستگی در جامعه	۱۶/۶	۲۷/۸	۵۵/۷	۲۶/۵	۴۳۱۶
پارتی بازی	۲/۹	۹/۱	۸۸/۱	۴۳	۴۵۳۸
اعتیاد	۱/۷	۶/۳	۹۲	۳۴	۴۵۴۷
ظلم و ستم	۱۷/۹	۲۹/۸	۵۲/۲	۱۱۳	۴۴۶۸
طلاق	۳	۱۲/۱	۸۵	۸۴	۴۴۹۷
بیکاری	۰/۷	۳/۲	۹۶	۲۱	۴۵۶۰
بی‌بند و بازی	۹/۹	۲۴	۶۶/۱	۱۰۵	۴۴۷۶
ناامنی	۲۷/۵	۳۲/۵	۲۹/۱	۵۹	۴۵۲۲
بی‌توجهی مردم به دین	۲۷/۲	۳۶/۴	۲۶/۵	۱۰۶	۴۴۷۵
تبعیض	۱۳/۱	۲۴/۹	۶۲	۲۰۳	۴۲۷۸
گرانی	۰/۸	۲/۵	۹۵/۷	۱۷	۴۵۶۴
دزدی	۸/۹	۲۱/۷	۶۹/۴	۸۸	۴۴۹۳

نتایج بسیاری از پیمایش‌های میدانی به ما می‌گویند که بیش از نیمی از مردم از وضعیت کنونی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جامعه ناراضی هستند و در این میان، کمتر از نیمی از

افراد جامعه بر این باورند که حکومت برای رأی و نظر مردم اهمیت قایل است (۳۶). در عرصه اقتصادی، میزان رضایت از اوضاع اقتصادی (براساس یافته‌های پیمایش فوق) به شرح زیر است (۳۷):

میزان رضایت	فراوانی نسبی
کم	۷۰/۵
تاحدودی	۲۵
زیاد	۴/۶

در عرصه سیاسی، یافته‌های زیر گویای وضعیت «رضامندی» در جامعه‌ی ایرانی در سال ۱۳۸۲ هستند (۳۸):

میزان رضایت از اوضاع سیاسی

میزان رضایت	فراوانی نسبی
کم	۳۷/۴
تاحدودی	۴۷/۲
زیاد	۱۵/۴

نگرش پاسخگویان در مورد گزینه «در اوضاع فعلی، حکومت به همه مردم به یک چشم نگاه می‌کند»

سال	۱۳۷۹	۱۳۸۲
نظر		
مخالف	۵۳/۶	۶۲/۵
مردد	۱۷/۷	۱۳/۵
موافق	۲۸/۸	۲۴

نگرش پاسخگویان در مورد گزینه «حکومت برای رأی و نظر مردم اهمیت زیادی قایل است»

سال	۱۳۷۹	۱۳۸۲
نظر		
مخالف	۲۷/۱	۳۴/۷
مردد	۲۲/۴	۱۸/۵

۴۶/۷	۵۰/۶	موافق
------	------	-------

۵-۱-۲- گفتیم که جهانی شدن در عرصه اقتصاد (۳۹)، در چهره پدیده‌هایی همچون سازمان تجارت جهانی، استانداردسازی مالی، ایزو و کنترل کیفیت با سرعت، مقررات‌زدایی، واسطه و تخصص‌زدایی، تبدیل به اوراق بهادار کردن دارایی‌ها و هم‌گرایی تخصص‌ها و فعالیت‌های مختلف تجلی یافته و تغییرات شگرف و ژرفی در عرصه‌های مالی، اقتصادی و سرمایه‌گذاری پدید آورده است. این تغییرات، برای اقتصاد ایران هم می‌تواند فرصت باشد و هم تهدید. بهره‌مندی ایران از فرصت‌های جهانی شدن اقتصاد، مستلزم در پیش گرفتن برخی اصلاحات (به ویژه اصلاحات ساختاری) در نظام اقتصاد ملی است، اما این اصلاح ساختاری تهدیدزا نیز هست؛ زیرا از یک طرف می‌تواند توان‌مندی‌های اقتصادی و صنعتی کشور را افزایش دهد و از طریق ارتقای قدرت رقابتی آنها کسب ثروت و درآمد بیشتری را عاید ایران کند و از جانب دیگر، لازمه این اصلاحات، خروج برخی از طبقات و قشرهای اجتماعی آسیب‌پذیر از دایره کسب قدرت و ثروت و در نتیجه فقیرتر شدن آنها و افزایش شکاف‌های اجتماعی می‌گردد.

متأسفانه در شرایط کنونی، اقتصاد ایران با فرایند جهانی شدن همگامی نسبتاً زیادی نشان نمی‌دهد. بی‌تردید، علل و عوامل متعدد و متنوعی در این ناهمخوانی نقش ایفا نموده‌اند، اما در یک نگاه کلی، اهم این علل و عوامل را می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد:

۱. دولت‌محور بودن ساختار اقتصادی: بخش قابل توجهی از اقتصاد ایران در اختیار و در تسلط بخش دولتی است. این ساختار، فعالیت‌های اقتصادی را در مجموعه پیچیده و گسترده‌ای از قوانین محصور کرده و امکان تحولات درون‌زا و ابتکارات مدیریتی که منشأ نوآوری‌هاست تقلیل یافته است. اقتصاد بر یک مدار از قبل طراحی شده و براساس مقررات تعریف شده حرکت می‌کند. بنابراین، جامعه اقتصادی جهانی که اینک در دست‌های بخش خصوصی قرار گرفته، به سختی قادر به تعامل مناسب با این‌گونه اقتصادهای دولت‌محور می‌باشد (۴۰).

۲. حاکمیت رفتارهای اقتصادی سنتی: خودمشغولی در یک اقتصاد مداربسته و مؤسسه‌گرایی به جای بازارمحوری و نگرش فارغ از رخدادهای فرامرزی یا

برون‌سازمانی، از حاکمیت رفتارهای اقتصادی سنتی حکایت می‌کند. در چنین شرایطی، تفکر جزمی و تحول‌ناپذیر در اقتصاد رسوخ کرده و از هم‌نوایی و هماهنگی نغمه‌های جهانی سر بازمی‌زند. در شرایط تسلط اقتصاددانان بر جامعه، رفتارهای سنتی به سرعت رنگ می‌بازند و رفتار تعقل‌گرایانه مبتنی بر شناسایی ریسک و بازده و تحمل شرایط نابهنجار متداول می‌شود. در مجموع، اقتصاد سنتی که نماد آن را در بازارهای سنتی می‌توان مشاهده کرد، در استانداردهای فرامرزی قرار نمی‌گیرد و ادامه فعالیت را در حداقل ارتباطات جهانی می‌یابد. این وضعیت، در اقتصاد ایران تنیده شده و فاصله‌گیری از آن به یک برنامه زمان‌بندی نسبتاً طولانی نیاز دارد.

۳. خلأ و نارسایی‌های تفکر و مدیریت اقتصادی: همسویی با اقتصاد جهانی به شناخت دقیق و الگوییابی از مدل‌های متعارف در اقتصاد بین‌المللی بستگی دارد. در اقتصادهایی که به طور عمده به تنظیم ارتباطات اقتصادی درون‌سیستمی مشغول هستند، تفکر جهان‌گرایی و حضور در صحنه بین‌المللی کمتر عرصه و مجال طرح پیدا می‌کند. نبود تفکر و مدیریت اقتصادی همه‌جانبه از ضعف‌های اساسی در همسویی با فرایند جهانی‌شدن است. اقتصادهای بیمار با انواع بیماری‌های مزمن، نشان از خلأ تفکرات و جراحان اقتصادی قوی دارد. جبهه‌گیری مدیریت ضعیف اقتصادی در مقابل متفکران جهان‌شمول، به دلیل آشکار شدن ضعف‌ها در عرصه‌های بزرگ‌تر صورت می‌گیرد. بنابراین، ساختار نامتعادل که در نتیجه آن یک بخش به نحو غیرطبیعی بزرگ‌تر از حد معمول و متعارف است و بخش‌های دیگر اقتصاد، ضعیف و کم‌رنگ باقی مانده‌اند، اقتصاد ایران را در همسویی با اقتصاد جهانی با محدودیت‌های جدی روبه‌رو کرده است.

۴. بستر قانونی ناهماهنگ: مقررات، قالب اساسی و بستر زمینه‌ساز تحولات را فراهم می‌کند. یکی از مشکلات اقتصاد ایران خلأ بستر قانونی مناسب و سازگار است. این مقررات، در زمینه‌های ده‌گانه زیر خلاصه می‌شود: (۱) رژیم تجاری در مورد کالاها (شامل تعرفه، محدودیت‌ها، شرایط غیرتعرفه‌ای، تشریفات گمرکی، معافیت مالیاتی، مناطق آزاد تجاری)، (۲) رژیم تجاری در مورد خدمات، (۳) سیاست مالکیت عمومی و خصوصی، (۴) ساختار اقتصاد کلان، (۵) قوانین و نحوه استفاده از ابزارهای دفاع از

حقوق تجارت، ۶) قوانین مربوط به سفارشات خرید عمومی، ۷) قوانین رقابت، ۸) ساختار و قوانین بخش مالیه، مخابرات، حمل و نقل، انرژی و کشاورزی ۹) ساختار قوانین و مقررات حقوق مالکیت معنوی و ۱۰) قوانین و مقررات سرمایه‌گذاری (صنایع، خدمات، سرمایه‌گذاری‌های مشترک).

۵. **عدم تمایل شرکت‌های چندملیتی برای حضور در اقتصاد ایران:** مطابق اصل چهل و چهارم قانون اساسی، فعالیت در بخش‌های خدماتی به عهده دولت گذاشته شده است. بنابراین، حتی بخش خصوصی داخلی قادر به ورود به بخش‌هایی همچون بانک‌داری و بیمه نیست، تا چه رسد به سرمایه‌گذاران خارجی. بر این اساس، فعالیت شرکت‌های چندملیتی در اکثر قریب به اتفاق فعالیت‌های خدماتی دارای منع قانونی است. حتی در فعالیت‌هایی از قبیل توریسم که به صورت بسیار محدود اجازه فعالیت به شرکت‌های چندملیتی داده شده است (از قبیل فعالیت در ساخت، تجهیز و اداره هتل‌ها) بنا به مقتضیات فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و دینی، آن‌چنان شرایط سختی پیش روی این شرکت‌ها گذاشته شده است که عملاً به معنای ممانعت از ورود این شرکت‌ها به بازار داخلی این‌گونه فعالیت‌هاست (۴۱).

۶. **ضعف توان رقابت‌پذیری و کسب بازارهای جدید:** ناکارآمدی استراتژی‌های آزادسازی اقتصادی و به ویژه آزادسازی بازارهای مالی؛ ناکارآمدی تصمیم‌ها و تدبیرهایی که به منظور رفع موانع فراروی تجارت جهانی اتخاذ شده‌اند؛ ضعف جدی در کامپیوتری‌کردن اقتصاد و حرکت از تجارت مواد به تجارت اطلاعات؛ ضعف سرمایه و تکنولوژی، از دیگر علل و عواملی هستند که در این زمینه می‌توانند مورد اشاره قرار گیرند.

طبق آمار گمرک ایران در سال ۱۳۷۹، ایران به طور فزاینده در حال قرار گرفتن در حاشیه تحولات بین‌المللی است و در سالیان اخیر، سهم این کشور در تجارت جهانی بسیار محدود شده است. با توجه به افزایش سریع حجم تجارت جهانی، حجم تجارت خارجی ایران از ۲۰۸/۳۵ میلیون دلار در سال ۱۹۹۰ به ۶۴۴/۳۵ میلیون دلار در سال ۱۹۹۶ رسیده است که رشدی برابر با ۰/۱ درصد را نشان می‌دهد. در نتیجه، عملکرد تجارت خارجی ایران در این دوره ضعیف بوده و نشان می‌دهد که واردات به نوسانات

صادرات نفتی وابسته است، به این معنا که هر زمان بخش صادرات نفتی دچار رکود شده، واردات هم از رشد چندانی برخوردار نبوده و در مجموع تجارت خارجی کشور بر محور تحولات تجارت نفت تکیه داشته است.

تولید ناخالص داخلی کشور در سال ۱۳۵۶، به قیمت‌های ثابت سال ۱۳۶۹ برابر ۳۳۱۶۲/۴ میلیارد ریال بود که در سال ۱۳۷۷ به ۴۷۵۶۴/۵ میلیارد ریال و در سال ۱۳۷۹ به ۵۱۸۱۶/۴ میلیارد ریال افزایش یافته است. پس‌انداز ملی ایران، از ۱۷۹۳۰/۳ میلیارد ریال در سال ۱۳۵۶ به ۶۵۸۵/۳ میلیارد ریال در سال ۱۳۷۹ کاهش یافته است. کهنه شدن وسیع ماشین‌آلات و افزایش سریع استهلاک سرمایه‌های ثابت و افزایش آن از ۴۳۱۶ میلیارد ریال در ابتدای دوره به ۱۰۲۴۶/۷ میلیارد ریال در سال ۱۳۷۹ از عوامل عمده کاهش پس‌انداز ملی در شرایط رشد اندک درآمد ناخالص ملی است.

اندک بودن رشد اقتصادی در مقایسه با امکانات فیزیکی و مادی (ماشین‌آلات، مواد اولیه، نیروی انسانی، امکانات ارزی و انرژی) معرف اندک بودن کارایی<sup>۱</sup> و بازدهی<sup>۲</sup> عوامل تولید در کل اقتصاد می‌باشد. تکنولوژی و مدیریت، دو عامل مؤثر در کارایی و بازده عوامل تولید شناخته شده است. سقوط تدریجی و پایین بودن پس‌انداز ملی، از طرف دیگر، انعکاسی از کم شدن تشکیل سرمایه ثابت ناخالص در کل اقتصاد، مخصوصاً در بخش صنایع و معادن می‌باشد. در دوره ۵۶-۱۳۴۸، کل سرمایه‌گذاری در بخش صنعت و معدن (شامل نفت و گاز و ساختمان و آب) به قیمت‌های ثابت سال ۱۳۶۹ از ۱۵۳۲/۸ میلیارد ریال به ۷۸۶۴/۷ میلیارد ریال (۵/۱ برابر افزایش یافت؛ در حالی که در سال ۱۳۷۷، کل سرمایه‌گذاری در بخش صنعت و معدن ۵۵ درصد از میزان سال ۱۳۵۶ کمتر بوده است (۳۵۵۴/۴ میلیارد ریال در مقابل ۷۸۶۴/۷ میلیارد ریال).

بدون محاسبه تشکیل سرمایه در نفت و گاز و آب و برق، در دوره ۵۶-۱۳۴۸ تشکیل سرمایه ناخالص در صنعت و معدن ۴/۹۶ برابر شد و به ۳۰۶۴/۵ میلیارد ریال رسید، در حالی که در سال ۱۳۷۷، این نوع تشکیل سرمایه با ۵۰ درصد سقوط به ۱۵۳۱/۴ میلیارد ریال و در سال ۱۳۷۸ به ۱۴۷۸/۲ میلیارد ریال بالغ شد. در دوره

1- efficiency

2- productivity

۱۳۴۸-۵۶، هزینه ناخالص ملی ۵۲/۱ درصد بود، در حالی که این نسبت در سال ۱۳۶۸، تنها ۲۱/۲ درصد و در ۱۳۷۹ برابر ۲۶/۵ درصد بوده است که با محاسبه استهلاک سرمایه‌های ثابت، سهم خالص تشکیل سرمایه در درآمد خالص ملی تنها به ۸/۴ درصد در سال ۱۳۷۹ رسیده است (هزینه ناخالص داخلی).

قابل توجه است که استفاده از ماشین‌آلات ساخت داخل در بخش صنعت و معدن در دوره ۱۳۴۸-۵۶ تقریباً ۱۳/۴ برابر و استفاده از ماشین‌آلات وارداتی در همین مدت ۴/۷۶ برابر شد. از سال ۱۳۵۳ با افزایش درآمدهای ارزی نفتی در شرایط تورمی جهانی و سقوط شدید و سریع ارزش دلار، دولت سیاست تبدیل دلارهای نفتی به ماشین‌آلات صنعتی را در پیش گرفت و در فاصله سه‌ساله ۱۳۵۳-۵۶ واردات ماشین‌آلات بخش صنعت تقریباً ۳ برابر شد. ارقام مربوط به دوره ۱۳۶۸-۷۹ بازگوکننده سقوط سرمایه‌گذاری در ماشین‌آلات در کل اقتصاد معادل ۲۷/۴ درصد در مقایسه با سال ۱۳۵۶ می‌باشد. سرمایه‌گذاری در ماشین‌آلات در بخش صنعت نیز در سال ۱۳۷۷ معادل ۳۲/۵ درصد از سال ۱۳۵۶ کمتر بوده است.

در دوره ۱۳۶۸-۷۷، سرمایه‌گذاری در ماشین‌آلات در بخش صنعت و معدن از محل تولیدات داخلی مانند سال‌های قبل از انقلاب به سرعت افزایش یافته است و نسبت به سال ۱۳۵۶ حدود ۲/۷۸ برابر شده است، ولی سرمایه‌گذاری در ماشین‌آلات وارداتی در همین مدت ۵۳ درصد سقوط کرده است. سقوط سرمایه‌گذاری در واردات ماشین‌آلات صنعتی، از سال ۱۳۷۱ شروع و تا سال ۱۳۷۴ به کمتر از یک‌پنجم سال ۱۳۷۰ تقلیل یافت. رشد واردات ماشین‌آلات صنعتی در بخش صنعت از سال ۱۳۷۵ به بعد دوباره آغاز، ولی در هر حال این‌نوع واردات کمتر از نصف رقم مربوط به سال ۱۳۵۶ می‌باشد (۱۶۹۳/۱ میلیارد ریال در مقابل ۳۵۹۵/۴ میلیارد ریال). نوسانات شدید و کاهش واردات ماشین‌آلات در بخش صنعت و معدن از سال ۱۳۷۱ که از یک طرف ناشی از افزایش شدید نرخ ارز در جهت یکسان‌سازی نرخ‌ها و از طرف دیگر ناشی از کمبود ارز در سال‌های پس از آزادسازی ناگهانی واردات بعد از سال ۱۳۶۸ بوده است، بخش صنعت را از دسترسی به تکنولوژی‌های جهانی و بهبود استانداردها محروم ساخته است. اگرچه ماشین‌آلات ساخت داخل قسمت کمی از خلأ ناشی از سقوط واردات

ماشین‌آلات خارجی را پر کرده است، ولی در هر حال سرمایه‌گذاری در ماشین‌آلات در بخش صنعت اعم از داخلی و وارداتی، از سال ۱۳۵۶ کمتر است. بی‌توجهی به سرمایه‌گذاری کافی در تکنولوژی و ماشین‌آلات، همراه با سایر عوامل، مستقیماً به رشد اقتصادی اندک (۷۹ درصد) و عدم رشد کافی بازده عامل کار و پایین باقی ماندن دستمزد واقعی نیروی کار و قدرت خرید جامعه منجر شده است.

همچنین بررسی‌ها نشان می‌دهند که تفکر «درون‌گرایی» ایران را در حاشیه تحولات بین‌المللی قرار داده و سهم این کشور را در تجارت جهانی بسیار محدود ساخته است. با توجه به افزایش سریع حجم تجارت جهانی، حجم تجارت خارجی ایران از ۳۵/۲۰۸ میلیون دلار در سال ۱۹۹۰ به ۳۵/۶۴۴ میلیون دلار در سال ۱۹۹۶ رسیده است که رشدی برابر با ۰/۱ درصد را نشان می‌دهد. در نتیجه، عملکرد تجارت خارجی ایران در این دوره ضعیف بوده و نشان می‌دهد که واردات به نوسانات صادرات نفتی وابسته است، به این معنا که هر زمان بخش صادرات نفتی دچار رکود شده، واردات هم از رشد چندانی برخوردار نبوده و در مجموع تجارت خارجی کشور بر محور تحولات تجارت نفت تکیه داشته است.

در فاصله زمانی ۱۳۷۲ تا ۱۳۷۷، کشورهای همسایه ایران توانسته‌اند سهم خود را در بازار جهانی چندین برابر سازند. در موارد متعدد این کشورها نسبت به ایران سرمایه‌پذیری بیشتر نشان داده‌اند. بنابراین اغراق نیست اگر گفته شود که ایران نسبت به کشورهای منطقه در جهان منزوی‌تر شده است. این انزوای اقتصادی در نهایت بر توسعه اقتصادی تأثیر می‌گذارد. سهم ایران در جهانی شدن اقتصاد از حیث صادرات غیرنفتی، جذب سرمایه‌گذاری‌های خارجی و توریسم در مقایسه با کشورهای همجوار و نیمه‌صنعتی جنوب‌شرقی آسیا به مرزهای بحرانی رسیده که خود زاده سیاست‌های درون‌گرایی ایران است. فعال نمودن بخش تجارت خارجی، تغییر ساختاری را در سیاست تجارت خارجی می‌طلبد و تأکید بر صادرات غیرنفتی بدون تعیین خط‌مشی درازمدت سیاست توسعه صادرات ناممکن است.

## ۲-۲- سطح تحلیل فروملی

در سطح فروملی، بی‌تردید مهم‌ترین مسأله ایران امروز و فردا، مسأله قومیت‌هاست.



نابرابری قومی در ایران امروز، در ساحت‌ها و عرصه‌های گوناگون رخ نشان می‌دهد. به رغم اهمیتی که در سالیان اخیر (در قالب برنامه سوم) برای آمایش سرزمین، شامل ترسیم خطوط کلی توسعه مناطق براساس قابلیت‌سنجی و اولویت‌ها، رفع محرومیت‌های منطقه‌ای، توانمندسازی مدیریت منطقه‌ای، آمایش سرزمین در استقرار جمعیت و فعالیت در پهنه سرزمین، و نیز تقویت پیوندهای اقتصادی و همبستگی‌های اجتماعی - فرهنگی همه مردم و اقوام ایرانی ساکن مناطق مختلف و جلوگیری از تداوم انزوای اقتصادی مناطق حاشیه‌ای و لزوم ادغام آنان در اقتصاد ملی (۴۲) به عمل آمده است (۴۳)، این نابرابری کماکان به‌عنوان یک «مشکله» به حیات خود ادامه می‌دهد.

برای نمونه، یافته‌ها و آمارها در بخش اقتصادی بیانگر این نکته است که استان کردستان سهم ناچیزی در اقتصاد ملی داشته و در سالیان اخیر نیز تغییر معنی‌داری در این زمینه مشاهده نمی‌شود. در سال ۱۳۷۹، استان کردستان با محصول ناخالص داخلی ۶۲۹۳/۸ میلیارد ریالی تنها ۰/۹۷٪ درصد از کل محصول ناخالص کشور را به خود اختصاص داده است.

در آذربایجان و قوم آذری و خوزستان و قوم عرب نیز شاهد جلوه‌های گوناگون این‌گونه مشکلات هستیم. یکی از جلوه‌های بارز این پدیده را می‌توان در چهره تحرکات قومی در این مناطق جست‌وجو کرد. برای نمونه در سالیان اخیر تحرکات قومی در مناطق عرب‌نشین خوزستان افزایش یافته که آخرین و بزرگ‌ترین آن در سال ۱۳۸۴ حادث شد. در بررسی کارشناسی و نظرسنجی مؤسسه مطالعات فرهنگی خوزستان، عامل اصلی این تحرکات، احساس محرومیت اقتصادی و رفع تبعیض حاصل از توزیع نابرابر فرصت‌های شغلی، سرمایه‌گذاری، اجرای پروژه‌های ملی و همچنین احترام و تکریم به فرهنگ و ارزش‌های قومی بیان شد. جداول ذیل گرایش میزان همبستگی قوم عرب در حوزه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی را نشان می‌دهد.

نتایج نظرسنجی از نخبگان سیاسی - اجتماعی عرب در مورد همبستگی بین اقوام در حوزه سیاسی

ردیف	مقوله	فراوانی	درصد
۱	مشارکت دادن اقوام به طور برابر در مدیریت استان	۹	۱۶/۳۶
۲	تقویت و حمایت از احزاب و گروه‌های ملی و چندقومی و توسعه سیاسی	۷	۱۲/۷۲
۳	رفع تبعیض سیاسی بین اقوام	۷	۱۲/۷۲
۴	شایسته‌سالاری در انتخاب مدیران (بدون در نظر گرفتن قومیت افراد)	۶	۱۰/۹۰
۵	عدم تحریک مسائل قومی توسط نخبگان جامعه و نیز پرهیز از ایجاد اختلاف و تفرقه قومی	۳	۵/۴۵
۶	ایجاد فضای باز سیاسی و دادن فرصت اظهارنظر برابر به همه‌ی اقوام	۲	۳/۳۶
۷	تقویت نهادهای مدنی	۲	۳/۳۶
۸	بسترسازی جهت شکل‌گیری تشکل‌های قومی و آزادی دادن در زمینه زبان قومی و فرهنگ قومی در چارچوب قانون اساسی	۲	۳/۳۶
۹	برگزاری نشست‌های مشترک بین اقوام جهت جست‌وجو و یافتن نقاط مشترک	۱	۱/۸۱
۱۰	استفاده از افراد بومی قومی (مدیران) در مناطقی که اکثریت با آن قوم است	۱	۱/۸۱
۱۱	حساسیت‌زدایی ادارات نسبت به بعضی قومیت‌ها	۱	۱/۸۱
۱۲	تأکید بر ایرانی بودن اقوام با استفاده از امکانات ورزشی، رسانه‌ای و آموزشی	۱	۱/۸۱
۱۳	استفاده نکردن ابزاری از قومیت‌ها، توسط نخبگان قومی و غیرقومی	۱	۱/۸۱
۱۴	ایجاد زمینه‌های مناسب هم‌زیستی بین اقوام و طرد افکار و عقاید شخصی و تحمیلی خارج از استان	۱	۱/۸۱
۱۵	احترام به افکار و آرای سازنده قومیت‌ها و نیز احترام به حقوق قومیت‌ها	۱	۱/۸۱
۱۶	بهره‌گیری از کارشناسان متخصص و متعهد در حوزه‌های مختلف	۱	۱/۸۱
۱۷	ایجاد تفاهم سیاسی حول محور اهداف نظام جمهوری اسلامی	۱	۱/۸۱
۱۸	پذیرش کثرت‌گرایی حزبی بر پایه دموکراسی	۱	۱/۸۱
۱۹	برجسته‌سازی وجوه مشترک دینی و قومی اقوام	۱	۱/۸۱
۲۰	تقویت قانون‌گرایی	۱	۱/۸۱
۲۱	ایجاد کانون‌های مختلف فرهنگی، علمی و تخصصی متشکل از نخبگان اقوام	۱	۱/۸۱
۲۲	تعریف جایگاه سیاسی اقوام در جامعه سیاسی ایران	۱	۱/۸۱
۲۳	جهت‌دهی اهداف مشترک اقوام حول ولایت فقیه و استفاده از نیروهای ارزشی همه اقوام	۱	۱/۸۱
۲۴	جلوگیری از رفتارهای قوم‌گرایی مسئولان سیاسی	۱	۱/۸۱
۲۵	جلوگیری از انزوای افراد صاحب‌نظر در میان اقوام	۱	۱/۸۱
	جمع	۵۵	۱۰۰

نتایج نظرسنجی از نخبگان سیاسی - اجتماعی عرب در مورد همبستگی بین اقوام در حوزه اجتماعی

ردیف	مقوله	فراوانی	درصد
۱	گسترش نهادهای مدنی و حقوقی شهروندی و تقویت روابط بین اقوام در این جهت	۴	۱۲/۵
۲	ایجاد جو مشارکت و همیاری و تعامل متقابل بین اقوام	۳	۹/۳۷
۳	برپایی مراسم و ترویج حماسه‌های فراقومی (ملی، مذهبی و...)	۳	۹/۳۷
۴	تقویت و گسترش مناسبت‌های فرهنگی با توجه به عناصر مشترک اجتماعی و فرهنگی وحدت‌بخش بین اقوام	۳	۹/۳۷
۵	ایجاد رفاه بیشتر جهت کاهش نهادهای سنتی و طایفه‌گرایی تفرقه‌افکن و محدود نمودن آنها در حوزه روابط شخصی و فرهنگی و نه حوزه‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی	۲	۶/۲۵
۶	ایجاد زمینه افزایش ازدواج بین اقوام مختلف	۲	۶/۲۵
۷	نصب تابلو، مجسمه و... از مشترکات اقوام مختلف در مکان‌های عمومی مختلف	۲	۶/۲۵
۸	ارایه خدمات اجتماعی به‌صورت یکسان و مشترک به همه شهروندان از هر قوم	۲	۶/۲۵
۹	تقدیر از بزرگان اقوام مختلف به مناسبت‌های مختلف	۱	۳/۱۲
۱۰	پرهیز از رفتار جهت‌دار قومی در ادارات و سازمان‌های دولتی	۱	۳/۱۲
۱۱	افزایش مشارکت زنان در امور اجتماعی و مدیریت استان	۱	۳/۱۲
۱۲	تشکیل سازمان‌های غیردولتی (NGO) بین‌قومی در زمینه‌های محیط‌زیست، زنان، کودکان و نوجوانان	۱	۳/۱۲
۱۳	ایجاد زمینه پذیرش خرده‌فرهنگ‌های اقوام مختلف در جامعه از طریق ترویج و تبلیغ رسانه‌های جمعی	۱	۳/۱۲
۱۴	تقویت اعتماد اجتماعی متقابل بین اقوام	۱	۳/۱۲
۱۵	ایجاد تفریحگاه‌هایی جهت شرکت مختلط همه اقوام در این‌گونه مکان‌ها	۱	۳/۱۲
۱۶	عدم تشویق به ایجاد محله‌ای به نام قومیت خاص	۱	۳/۱۲
۱۷	ایجاد فرصت‌های برابر و گسترش امنیت اجتماعی	۱	۳/۱۲
۱۸	فراهم نمودن زمینه‌های تشکیل گروه‌های فراقومی و جلوگیری از گروه‌گرایی قومی	۱	۳/۱۲
۱۹	رفع تبعیض اجتماعی در مورد هر کدام از قومیت‌ها	۱	۳/۱۲
	جمع	۵۵	۱۰۰

الف) تشدید شکافها و گسست میان هویت ملی و هویت‌های قومی: نمودها و مؤلفه‌های این واگرایی فرهنگی و بحران را می‌توان در موارد زیر جست‌وجو نمود:

۱. فزونی مطالبات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در میان توده اقوام؛
۲. رشد و شکل‌گیری سازمان‌های سیاسی جدید در جوامع قومی کشور؛
۳. رشد فزاینده انجمن‌ها و مراکز مذهبی اقوام؛
۴. رشد فزاینده انجمن‌های هنری - ادبی دانشجویی و غیردانشجویی؛
۵. افزایش مطبوعات محلی به‌ویژه با گویش‌های قومی؛
۶. درخواست فرصت حضور و ارتقاء در پست‌های اداری سیاسی؛
۷. فراوانی ناهنجاری‌ها در میان قومیت‌ها به‌ویژه در حاشیه مرز؛
۸. درخواست توزیع برابر امکانات و سرمایه‌گذاری‌های اقتصادی و صنعتی؛
۹. بیگانگی با زبان فارسی؛
۱۰. شکل‌گیری احساسات مذهبی قومی افراطی در میان نخبگان، روشنفکران و احزاب قومی؛

۱۱. اعتراضات متعدد دسته‌جمعی و نامه‌نگاری‌های تند به مسئولان نظام؛

۱۲. رشد هویت قومی و ضعف هویت ملی.

ب) رشد و پیدایش سازمان‌های سیاسی واگرا در مناطق قومی: در همین سالیان، شاهد شکل‌گیری تشکلهای مختلف قومی همچون: «جمعیت دفاع از حقوق زنان کردستان» در سنندج، «حزب مردم کرد ایران» در سقز، «جمعیت دفاع از جامعه مدنی»، «ائتلاف نیروهای قومی و ترقی‌خواه» در میان کردها، «حزب اتحاد مسلمین» در بلوچستان، «شورای مرکزی اهل سنت» در شرق، «مکتب القرآن»، «جنبش خلق بلوچ»، «جبهه آزادی‌بخش بلوچ (جمبا)»، «جبهه مجاهدین بلوچستان ایران»، «اتحادیه مبارزین بلوچ» هستیم که می‌توانند یکپارچگی و وحدت ملی را در سالیان آینده در معرض تهدید جدی قرار دهند.

ج) تشکیل حوزه‌های فرهنگی قومی - مذهبی (گسل‌های فرهنگی) در مناطق مرزی با عقبه‌های برون‌مرزی و خارج از نظارت و کنترل نظام.

د) تقویت و تشدید فاصله اجتماعی میان اقوام و خرده‌فرهنگ‌های قومی با

اجتماعی کشور که حاصل آن پیدایش بیگانگی اجتماعی در گروه‌های قومی است. (ه) دامن زدن به شکل‌گیری احساس بی‌عدالتی در توزیع فرصت‌ها در حوزه‌های فرهنگی (آموزشی)، قدرت (مشارکت در قدرت سیاسی و پست‌های مدیریتی)، ثروت (توزیع امکانات رفاهی، عمرانی، منابع مالی و توسعه‌ای) و منزلت (دسترسی به عوامل باارزش اجتماعی). بدیهی است حاصل این روند در صورت استمرار و تشدید منجر به پیدایش «بحران توزیع» در مناطق قومی خواهد شد.

(و) به وجود آمدن بیگانگی سیاسی و ایجاد فاصله میان اقوام و نظام سیاسی که به کاهش مشارکت آنان در عرصه‌های مختلف سیاسی - اجتماعی از قبیل انتخابات، میتینگ‌ها، راهپیمایی‌ها و عرصه‌هایی که نیازمند حضور و نمایش قدرت ملی است، منجر خواهد شد. بدیهی است تشدید این روند و تداوم آن به بروز و ظهور «بحران مشارکت سیاسی» خواهد انجامید.

(ز) عقب‌ماندگی و توسعه نامتعادل مناطق مرکزی و قومی.

(ح) کاهش مشروعیت سیاسی: رشد آگاهی و خودآگاهی‌های قومی موجب پیدایش تقاضاها و مطالبات جدید سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی قومی شده است. روند کُند و انقباضی پاسخ‌گویی به تقاضاها سبب انباشت مطالبات و بی‌پاسخ ماندن آنان گردیده که جدای از تقویت احساس تبعیض و شکل‌گیری پیش‌داوری قومی نسبت به حکومت، کاهش مشروعیت سیاسی را به دنبال داشته است که در صورت ادامه این روند به «بحران مشروعیت» منجر خواهد شد.

(ط) افزایش نرخ بیکاری در مناطق قومی که موجب رشد نارضایتی‌های قومی و ناهنجاری‌ها و آسیب‌های اجتماعی در این مناطق شده است.

### ۳-۲- سطح تحلیل فراملی

بی‌تردید، محیط خارجی امنیتی ایران بعد از ۱۱ سپتامبر نیز دستخوش تحولات ژرف و گسترده‌ای شده است. شرایط بعد از ۱۱ سپتامبر نوعی بازگشت به ژئوپلتیک را ایجاد کرد. در فرایند این بازگشت، طرح‌هایی همچون اوراسیای بزرگ و خاورمیانه بزرگ در دستورکار امپریالیسم قدرت مسلط قرار می‌گیرد که در مسیر تحقق هر دو، ایران به عنوان مانع بزرگ و اصلی تعریف می‌شود. آمریکا به خوبی واقف است که اگر بخواهد

طرح خاورمیانه بزرگ را به پیش ببرد، نخست باید مشکل خود را با اسلام‌گرایی حل نماید و نیز واقف است که کلید حل اسلام‌گرایی در نهایت در دست ایران (به‌زعم آنان به عنوان یک کشور حامی تروریسم، مؤثر در ناآرامی‌های افغانستان و عراق، مستعد دستیابی به سلاح هسته‌ای، ناقض حقوق بشر و هژمونی طلب) است.

از این‌رو، آمریکا برای حل «مشکل» ایران، یک سلسله اقداماتی را در دستورکار دولت خود قرار داد که اهم آنها را می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد:

۱. تحت فشار قرار دادن ترکمنستان به منظور جلوگیری از عبور خط لوله گاز

ترکمنستان از خاک ایران و طرح انتقال نفت و گاز این کشور از طریق دریای خزر؛

۲. مذاکره با دولت قزاقستان به منظور جلوگیری از ترانزیت نفت قزاقستان از داخل

خاک ایران و طرح انتقال نفت این کشور از طریق دریای خزر؛

۳. انجام مانور مشترک نظامی ناتو به رهبری آمریکا در آسیای میانه با مشارکت

کشورهای ازبکستان، قزاقستان و قرقیزستان؛

۴. طراحی سناریوی دستگیری پرسنل سفارت ایران در قرقیزستان به اتهام جاسوسی

توسط CIA با همکاری سرویس اطلاعاتی قرقیزستان؛

۵. تهدید بعضی از رهبران نهضت اسلامی این کشور به منظور جلوگیری از

گسترش نفوذ ایران در تاجیکستان؛

۶. دخالت مستقیم در ترتیبات امنیتی منطقه قفقاز؛

۷. دخالت در بحران قره‌باغ و حضور نیروهای ناتو در منطقه؛

۸. الحاق جمهوری‌های قفقاز به پیمان مشارکت صلح ناتو و تلاش جهت عضویت

این جمهوری‌ها در ناتو؛

۹. هدایت و تقویت جریان پان‌ترکیسم برای تهییج احساسات ناسیونالیستی مردم

آذری ایران برای کسب استقلال؛

۱۰. فشار بر دولت باکو برای اخراج ایران از کنسرسیوم بین‌المللی نفت آذربایجان؛

۱۱. هدایت و تأثیرگذاری بر دولت باکو جهت مخدوش کردن رژیم حقوقی دریای خزر؛

۱۲. انعقاد قرارداد پنهان نظامی آمریکا با دولت آذربایجان در خصوص بهره‌گیری از

پایگاه هوایی قزل‌آغاج در کنار مرزهای شمالی ایران؛

۱۳. سازماندهی، پشتیبانی و هدایت طالبان به منظور ایجاد حکومت پشتون‌ها با گرایش وهابیت به منظور سرکوب فارس‌زبان‌ها و شیعیان افغانستان؛
۱۴. طرح انتقال انرژی آسیای میانه از طریق خاک افغانستان به منظور تضعیف موقعیت ژئوپلیتیکی ایران؛
۱۵. طرح ایجاد شاهراه آسیای میانه به پاکستان به عنوان نقطه مقابل راه آهن سرخس از طریق تاجیکستان، افغانستان و پاکستان؛
۱۶. طرح روی کار آوردن ظاهرشاه به منظور ایجاد یک حکومت دموکراتیک متمایل به غرب و عاملی برای جلوگیری از ترویج و گسترش بنیادگرایی اسلامی؛
۱۷. فعال شدن بخش اطلاعاتی ارتش آمریکا در ترکیه به عنوان پایگاه اطلاعاتی جهت جمع‌آوری اطلاعات نظامی از ایران؛
۱۸. تحت فشار قرار دادن ارتش ترکیه برای تعطیلی حزب رفاه با این تحلیل که این حزب به ایران نزدیک است؛
۱۹. ممانعت آمریکا از پیگیری طرح عبور نفت جمهوری آذربایجان از طریق خاک ایران و جایگزینی مسیر گرجستان به ترکیه موسوم به خط باکو - جیهان؛
۲۰. جلوگیری از اجرای پروتکل ۲۲ میلیارد دلاری پروژه خط لوله گاز ایران به ترکیه که در زمان نخست‌وزیری اربکان در ایران به امضا رسیده بود؛
۲۱. تشویق و حمایت از بهبود روابط نظامی و اطلاعاتی ترکیه و اسرائیل در راستای تهدیدات مرزی ایران؛
۲۲. استقرار پایگاه تقویتی رادیو صدای آمریکا به زبان فارسی در کویت؛
۲۳. ایجاد اختلال در روند مذاکرات ایران با امارات بر سر جزایر سه‌گانه؛
۲۴. ممانعت از اجرایی شدن طرح انتقال آب شیرین از ایران به قطر و استفاده از قطر به عنوان سرپل اسرائیل در منطقه جنوبی حاشیه خلیج فارس؛
۲۵. برگزاری اجلاس اقتصادی دوحه با دعوت رسمی از اسرائیل در این اجلاس و حضور ناوگان پنجم آمریکا در بحرین؛
۲۶. حضور نظامی در یمن جهت کنترل منطقه استراتژیک باب‌المنندب و کنترل شیعیان زیدیه.

در شرایط کنونی، بسیاری از کشورهای اروپایی نیز بر این اعتقاد هستند که ایران در سال‌های آتی به یک چالش عمده امنیت جهانی و منطقه‌ای تبدیل خواهد شد (۴۴). این اعتقاد مبتنی بر روندهای زیر در سیاست ایران است (۴۵):

۱. جهت‌گیری اکثر نخبگان ایرانی و عموم مردم در راستای کسب فناوری هسته‌ای؛
۲. بی‌تفاوتی نسبت به همکاری کامل با آژانس بین‌المللی انرژی اتمی و تلاش برای گمراه کردن جامعه جهانی در مورد برنامه‌های هسته‌ای ایران؛
۳. حمایت از برخی سازمان‌های خاورمیانه‌ای که جامعه بین‌المللی آنها را به عنوان گروه‌های تروریستی می‌شناسد که آشکارا سیاست‌های ضداسرائیلی دارند؛
۴. حمایت فعالانه از گروه‌های شیعه در کشورهای همسایه با توجه به جاذبه ایران برای حامیان اسلام شیعی؛

۵. تداوم شیوه‌های بنیادگرایانه در سیاست داخلی؛

۶. تمایل به کسب موقعیت برتر در منطقه و کنار زدن بازیگران جهانی.

از مباحث فوق چنین نتیجه می‌شود که آینده‌ای سرشار از آسیب‌ها، تهدیدات و فرصت‌ها در انتظار انسان و جامعه ایرانی است. انتظار می‌رود از یک سو مسائل اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی متعددی نظیر فقر، تورم، رشوه‌خواری و اختلاس، انحرافات و آشفتگی اجتماعی و سازمانی، کاهش وحدت و انسجام اجتماعی، کاهش پایبندی مذهبی و خالی شدن مساجد، تفاخر و تجمل‌گرایی، دل‌سردی، بی‌اعتمادی، آلودگی هوا، تخریب محیط زیست، اسراف‌کاری و ولخرجی، کمبود دارو، اعتیاد، پارتی‌بازی، کاهش تولید، و از جانب دیگر، تعمیق و تشدید و تراکم مسائل سیاسی‌ای همچون شکاف‌های سیاسی، چندگانگی حاکمیت، بیگانگی سیاسی، تقلیل مشارکت سیاسی، نارضایت‌مندی سیاسی، بی‌اعتمادی سیاسی و ناکارآمدی مدیریت سیاسی، آینده این انسان و جامعه را در زیر سایه سنگین خود قرار دهند.

بی‌تردید، این سرنوشت محتوم انسان ایرانی نیست. او می‌تواند (و باید) با تصمیمات و تدبیرهای درخور و بهنگام خود، در نیمه راه، مسیر این آسیب‌ها و تهدیدات را سد نماید و اراده خود را بر آینده تحمیل نماید. در سخن آخر تلاشی می‌شود از منظری راهبردی به بحث درباره «بایدها و نبایدها» در عرصه‌های



آسیب/تهدیدزای فوق پرداخته و بستری برای سیاست‌گذاری و خط‌مشی‌های کلان نخبگان رسمی فراهم آوریم.

## سخن آخر

گفتیم که «آینده، رازی است پیچیده و ملفوف در آن چیزهایی که بدانان خو گرفته‌ایم». زمانی هابز گفته بود: «هیچ‌کس نمی‌تواند تصویری از آینده را در اندیشه خود داشته باشد؛ چرا که امروز، آینده نیست. در عین حال، ما از تصاویر و برداشت‌های گذشته خود، آینده‌ای را می‌پرورانیم». با قرائتی آزاد از ایلیا پریگوجین<sup>۱</sup>، ما نمی‌توانیم آینده را پیش‌بینی کنیم، اما می‌توانیم به شکل گرفتن آن یاری رسانیم؛ زیرا آینده، طبیعت چیزهایی است که مستند نشده‌اند. البته آینده تنها به ما بستگی ندارد، لکن در گستره زیادی در دستان هریک از ما آرمیده و توسط مجموعه‌ای از کنش‌های نوع انسان شکل گرفته است. بنابراین نگرستن به آینده، هر اندازه هم که دشوار باشد، هم ضروری است و هم وسوسه‌انگیز و جذاب. ضروری است؛ چرا که خطرات آنقدر زیادند که حتی تلاش و کوششی اندک (برای آینده‌نگری) بهتر از عدم تلاش و تکاپو است و وسوسه‌انگیز و جذاب است؛ زیرا ما موجودات بشری، کنجکاو و درگیر احساسات و مجذوب چالش‌ها هستیم. بالمآل، آینده تنها از آن کسانی است که این ضرورت را بهنگام تشخیص داده و وسوسه و جذب «شناخت» و «ساخت» آن، آنان را به خود مشغول داشته باشد. تاریخ کسانی را که در هنگامه‌های تغییر و تحول آن حضور ندارند، فراموش خواهد کرد و آنان را در تار و پود جزمیت خود اسیر خواهد نمود.

بنابراین، به گفته پاول والدی، «آینده همان ساختن است»، اما باید توجه داشت که برخلاف گذشته که در آن حقایق و وقایع از قبل رخ داده‌اند، آینده تهی از هرگونه حادثه اتفاقیه است. این بدان معناست که ماهیت آینده نمی‌تواند موضوع دانش علمی باشد. از این رو، آینده‌شناس سعی می‌کند که آینده را از رهگذر ردگیری آثار و نشانه‌هایش که در سرزمین «گذشته» و «حال» باقی گذارده است، مورد تعقیب قرار دهد.

به بیان دیگر، آینده‌شناس معتقد است که «آینده» در زمان «گذشته» و «حال» مخفی است. البته همان گونه که در سطور فوق گفته شد، ردگیری آینده در گذشته و حال به معنای تک خطی و تکاملی و بلاانقطاع بودن سیر تاریخی نیست. به بیان دیگر، ما نمی‌توانیم آینده را امتداد طبیعی و بدیهی گذشته و حال تعریف نماییم، اما می‌توانیم با تأمل و تعمق در گذشته و حال، ابزار نظری و تجربی بیشتری برای مهار روح سرکش آینده کسب نماییم.

بی‌تردید، انسان ایرانی برای شناخت علمی خود از آینده و موضوع اراده و ساختن قرار دادن آن باید بپذیرد که:

۱. شدیداً نیازمند بازسازی احساس و برداشت خود از عصر تغییرات شتاب آلود عصر جهانی شدن است.

۲. هیچ تمهید و تدبیری او و جامعه او را در مسیر آینده قرار نمی‌دهد، مگر آنکه قبلاً گذشته و حال وی را به چالش کشیده باشد.

۳. جهان، در آستانه تحولی بزرگ و شگرف قرار گرفته و نسل امروز بشری، به گونه‌ای شفاف و محسوس، ناظر تغییر و تحول عصری و محیطی خویش است. شاید شرایط کنونی، بهترین بیان خود را در این گفته یاسپرس می‌یابد که در شرایط کنونی: «ما در آستانه تحول تاریخی بزرگی قرار داریم. دیگر برون وجود ندارد. جهان به هم نزدیک شده است. یک زمین واحد داریم. در این فضا تهدیدات و فرصت‌های تازه رویدن گرفته است. تمامی مسائل ضروری ما صبغه جهانی دارد. موفقیت فعلی ما، بشری (و نه ملی) است» (۴۶).

۴. جامعه جهانی امروز، در بطن و متن یک دوران‌گذار و در آستانه تجربه «پروسه»ها و «پروژه»های بدیع و بی‌بدیل به سر می‌برد؛ ایده مسلط دوران جنگ سرد که در قالب «برخورد و رویارویی» تبلور یافته بود، اندک اندک جای خود را به ایده مبتنی بر «ارتباط و اتصال» می‌دهد؛ «چندپارگی و همگرایی» در گذر تبدیل شدن به ویژگی برتر جهان امروز، به جای «تقسیم (دوپارگی) جهان» است؛ دیوار (به مثابه نهاد و انگاره مسلط جنگ سرد)، رویکرد سخت‌افزاری (به عنوان گفتمان مسلط)، معاهده (به عنوان سند تعریف‌گر) و دولت - ملت (به عنوان چهره مسلط قدرت)، هرکدام در

متن و بطن یک فرایند جایگزینی با «شبکه جهان‌گستر»، «رویکرد نرم‌افزاری»، «تبادل و معامله» و «افراد و بازار (میکروفیزیک قدرت)» قرار گرفته‌اند.

۵. تحولات ژرف و گسترده فوق، انسان امروز را در مقابل یک «سرمشق» (پارادایم) تاریخی جدید قرار داده که سرشار از «انسدادها» و «گشایش‌ها»، «گسست‌ها» و «پیوست‌ها»، «گشت‌ها» و «بازگشت‌ها» و... است. او می‌داند به رغم اینکه، در دنیای امروز تکنولوژی اطلاعاتی به مهم‌ترین عامل تولید، رقابت‌پذیری، رشد اقتصادی و حضور در بازارهای جهانی تبدیل شده است (۴۷)، لیکن این تکنولوژی از رهگذر قوت بخشیدن به نیروهای مرکزگرایز، جهان‌گرا و بازیگران متعدد و متنوع دیگر، و در چهره مهم‌ترین ابزارهای به‌چالش‌طلبی مرزهای سیاسی قلمرویی، به‌حاشیه‌رانی «دولت - ملت» و همچنین تحلیل بردن حاکمیت ملی ظاهر شده است.

۶. نظم سیاسی قدیمی که حول دولت شکل می‌گرفت، در حال ذوب شدن است و نیز فرایند بازسازی یا تغییر ساختار باعث شکل‌گیری انواع اقتدارهای سیاسی متداخل و به‌هم‌پیوسته شده است.

۷. اعمال، گفتمان‌ها و کردارها، به مرور زمان در درون ساختارها جامد و سفت شده‌اند. ساختارها نیز همانند عاملان و کنش‌گران تغییر کرده یا بازسازی شده‌اند. بالمآل، ساختارهای متصلب سیاسی و اجتماعی و فرهنگی جامعه او که از استعداد سازگاری و انطباق برخوردار نیستند، ممکن است از هستی ساقط شوند. در عین حال، ساختارهایی که به‌گونه‌ای افراطی از این استعداد برخوردار هستند، ممکن است شکل، ساختار، منطق و مشروعیت‌شان تغییر کند (۴۸).

۸. نظم اجتماعی و سیاسی حاکم بر جامعه‌اش، در معرض فشارهای بیرونی و درونی رادیکالی قرار دارد و همین فشارها، بسترساز و اساسی، بازسازی و تغییر ساختار و کارکرد نظام در آینده خواهند شد.

۹. آینده جامعه‌اش باز است و از قبل تعیین شده نیست. بنابراین باید به آینده‌اندیشی به مثابه معرفتی بنگرد که از میان آینده‌های ممکن به جست‌وجوی آینده‌های محتمل برمی‌خیزد تا برای تحقق مطلوب آنها بسترسازی نماید.

۱۰. پدیده‌ای به نام «انقلاب اطلاعات»، به عنوان مجموعه‌ای از ابزارها و تکنیک‌های

ارتباطی و همچنین به عنوان شاخص و برانگیزنده یک جابه‌جایی و تحول تمدنی و فرهنگی نوین، که نظام‌های ارزشی، ساختارها، الگوهای رفتاری، جهان‌بینی و فلسفه تاریخ خاص خود را به همراه دارد (۴۹)، زندگی فردی و جمعی او را تحت تأثیر ژرف خود قرار داده است.

۱۱. در عصر تکنوپولی، جهان دیگر نه «سطح» است و نه «گرد»، بلکه کاملاً شبکه‌ای است. در این زمانه، تکنولوژی به شیوه هستی و یا مابعدالطبیعه حقیقی (به تعبیر ارنست یونگر) انسان‌ها تبدیل شده (۵۰) و بر بشر تسلط یافته است. پستمن<sup>۱</sup> این وضعیت را «انحصار فنی» نامید و به عنوان «فن‌سالاری مستبدانه» تعریف کرد (۵۱). به تعبیر فوکویاما، چنین عصر و جامعه‌ای که پیرامون اطلاعات ایجاد شد، موجب ایجاد چیزهایی بیش از دو چیزی است که مردم‌سالاری جدید ارزش‌مندتر از هر چیز دیگری می‌شناسد، یعنی آزادی و برابری. آزادی انتخاب، در هر چیزی، از کانال‌های تلویزیونی گرفته تا خرید اجناس ارزان‌قیمت، تا دوستانی که در اینترنت دیدار می‌کنند، به مرحله انفجار رسیده است. سلسله‌مراتب‌ها از هر سنخ، سیاسی و تشکیلاتی، زیر فشار قرار گرفته و شروع به خرد شدن کرده است (۵۲).

## پی‌نوشت‌ها

۱. کارل پوپر، «آزادی و مسئولیت روشنفکرانه»، ترجمه شاه پویایی، همبستگی، سال دوم، شماره ۴۰۵، دوشنبه ۲۷ اسفند ۱۳۸۰، ص ۶.
2. Richard Rorty, *We Are We?*, UNESCO Philosophy Forum, (Paris: Gallimard/ UNESCO, 1996).
3. "We draw freely here on an idea developed", by Richard Rorty, op.cit.
۴. جان آر. گیبینز/ بوریمر، *سیاست پست‌مدرنیته*، ترجمه منصور انصاری (تهران: گام نو، ۱۳۸۱)، ص ۱۷۹.
۵. همان، صص ۱۸۱-۱۸۰.

۶. گودمن نلسن، *واقعیت، افسانه و پیش‌بینی*، ترجمه رضا گندمی نصرآبادی (قم: انتشارات دانشگاه مفید، ۱۳۸۱)، صص ۹۶-۹۵.
۷. همان، صص ۱۲۳-۱۲۲.
۸. پایا علی، *فلسفه تحلیلی؛ مسائل و چشم‌اندازها* (تهران: طرح نو، ۱۳۸۲)، صص ۵۷۶-۵۷۵.
۹. همان، صص ۵۷۹-۵۷۸.
۱۰. همان، ص ۵۸۰.
۱۱. همان، صص ۵۸۳-۵۷۹.
۱۲. همان، صص ۶۲۲-۶۱۸.
۱۳. ریچارد هیوئر، *روانشناسی تحلیل اطلاعات*، ترجمه علیرضا فرشچی و احمدرضا تقاء (تهران: انتشارات سامان، ۱۳۸۰)، ص ۵۳.
۱۴. همان، ص ۶۵.
۱۵. همان، ص ۴۰.
16. James DerDerian, "The Value of Security", in: Lipschutz, *On Security* (New York: Columbia University Press, 1995), pp. 39-45.
17. *Ibid.*
۱۸. تری تریف و دیگران، *مطالعات امنیتی نوین*، ترجمه علیرضا طیب و وحید بزرگی، (تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۳)، ص ۲۱۱.
19. *Ibid.*
20. *Ibid*, p. 40.
۲۱. فرانک ویستر، *جامعه اطلاعاتی*، ص ۳۰۸.
۲۲. *پیمایش "ماهواره از نگاه مردم"*، مؤسسه تحقیقاتی خرد، ۱۳۸۳.
۲۳. *ایترنیت؛ پنداشته‌ها، کاربران و کارکردها*، مؤسسه تحقیقاتی خرد، ۱۳۸۳.
۲۴. *نظرسنجی شماره ۱۰۳*، مرکز افکارسنجی دانشجویان ایران، ۱۳۸۰/۵/۷.
۲۵. محمدسعید ذکایی، «جوانان و فراغت مجازی»، *فصلنامه مطالعات جوانان*، شماره ۶، بهار ۱۳۸۳، صص ۲-۳.
۲۶. همان.
۲۷. کشورهای جهان را از نظر توسعه اطلاعات می‌توان به پنج دسته طبقه‌بندی کرد:
- (۱) پیشتازان: ۱۳ درصد کشورهای جهان را در برمی‌گیرند از جمله امریکا، سنگاپور و آلمان.
- (۲) تندرندگان: اینها نیز ۱۱ درصد کشورهای جهان را در برمی‌گیرند از قبیل ایتالیا، مجارستان و کویب.
- (۳) آیندگان: ۲۰ درصد نظیر افریقای جنوبی و روسیه.
- (۴) آغازگران: ۱۹ درصد کشورهای جهان را در برمی‌گیرند از جمله مصر، چین و فیلیپین.

(۵) پس ماندگان: ۳۷ درصد از قبیل عراق، کنیا و ویتنام.

براساس ارزیابی کارشناسان تکنولوژی اطلاعات، ایران با تسامح در دسته آخر، یعنی پس ماندگان، قرار دارد. این کارشناسان، علت اصلی این پس ماندگی را در شکاف میان تغییرات محیطی و تدبیرهای نخبگان تحلیل می‌کنند. به اعتقاد آنان، تجربه کشورهای در حال توسعه بیانگر این است که موفقیت‌های بزرگ و اساسی آنها جهت تحقق جوامع دانش‌محور و توسعه اطلاعاتی، عمدتاً نتیجه تحول بهنگام نگرش‌ها و برداشت‌های نخبگان حاکم و اجماع نظر میان آنان نسبت به تغییر و تحولاتی است که چه در سطح تحلیل داخلی و چه در سطح تحلیل منطقه‌ای و بین‌المللی به دست آمده است. در کشورهای در حال توسعه، از جمله ایران، به علت‌های مختلف تاریخی، اقتصادی و اجتماعی، برخلاف کشورهای توسعه‌یافته، فرایند تغییر، تحول و نوسازی از بالای هرم قدرت توسط نخبگان حاکم به سمت پایین هرم قدرت در حرکت می‌باشد. از این‌رو، نگرش و برداشت نخبگان از مفاهیمی چون حاکمیت، قدرت، امنیت، کنترل، توسعه، اقتدار ملی، منافع ملی، بهره‌وری و مفاهیم دیگری از این دست نقش تعیین‌کننده‌ای در سرنوشت امور کشور در عرصه‌های متفاوت از خود بر جای می‌گذارد. اما مشکل این جوامع دقیقاً در همین واقعیت تاریخی - اجتماعی نهفته است.

۲۸. وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، گسست و تداوم نسلی، ۱۳۸۲.

۲۹. وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، جنسیت و نگرش اجتماعی، ۱۳۸۲.

۳۰. مؤسسه خرد، ابهام از آینده و الگوی شخصیتی نسل جوان، ۱۳۸۲.

۳۱. محمود شهابی، «جهانی‌شدن جوانی: خرده‌فرهنگ‌های جوانان در عصر جهانی‌شدن»، فصلنامه مطالعات جوانان، شماره پنجم، زمستان ۱۳۸۲، ص ۱۱.

32. Barry Buzan, Chates Jones & Richard Little, *The Logic of Anarchy: Neorealism to Structural Realism* (New York: Columbia University Press, 1993), p. 68.

33. Anthony Giddens, *The Consequences of Modernity* (Cambridge: Polity Press, 1990), p. 38.

۳۴. دانیل کالدول، «رابطه تهدیدها با امنیت در دنیای جهانی‌شده»، ترجمه مسعود آریایی‌نیا، فصلنامه راهبرد، شماره ۲۹، پاییز ۱۳۸۲، ص ۳۳۴.

۳۵. وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان، موج دوم، ویرایش اول، ۱۳۸۲، ص ۲۲۹.

۳۶. وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، هویت قومی و باورهای اجتماعی، ۱۳۸۲، ص ۱۴.

۳۷. طرح‌های ملی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، کارگاه تحلیل یافته‌های پیمایش ارزش‌ها و نگرش ایرانیان «رضایت از زندگی و ارزیابی اجتماعی»، ۱۳۸۲.

۳۸. همان.

۳۹. جهانی‌شدن در مفهوم خاص اقتصادی موارد زیر را بیان می‌کند:

- گسترش جغرافیایی نظام مبتنی بر بازار که به لحاظ زمانی با فروپاشی اتحاد شوروی سابق و ورود کشورهای اروپای شرقی به نظام بازار و ورود کشورهای کمونیستی شرق آسیا به نظام‌های شبه‌بازاری همراه است. در عین حال، در بسیاری از کشورهای در حال توسعه جریان ورود به اقتصاد بازار تشدید و تسریع شده است.

- تحقق دوره تازه‌ای از انباشت سرمایه در مقیاس جهانی که در پی نظم کنیزی - برتون وودزی در دوره پس از جنگ جهانی دوم از اواسط دهه ۱۹۷۰ پدیدار شد؛ مشخصه‌های این مرحله جدید، افزایش چشمگیر در حجم، جریان و سرعت سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی و تجارت همراه با توده‌های جریان مالی و ارزی بین‌المللی و افزایش چشمگیر حجم اعتبارات و سرمایه‌گذاری بر دارایی‌ها در بازار قراردادهای آتی بوده است.

- گرایش بیش از پیش دولت‌های ملی به ترویج و هم‌سازی با سرمایه‌های فراملی. برای روشن شدن روند حرکت تجارت جهانی می‌توان تجارت خارجی را در سال‌های دهه ۱۹۹۰ ارزیابی کرد. طبق این مقایسه، حجم تجارت جهانی در فاصله زمانی ۱۹۹۶-۱۹۹۰ از ۶۸۹۷ میلیارد دلار به ۱۰۶۶۶/۸ میلیارد دلار رسیده است که نشان‌دهنده یک رشد ۵۴ درصدی است. در این بین، کشورهای جنوب‌شرقی آسیا در سال‌های اخیر با سیاست آزادسازی تجاری و استراتژی توسعه صادرات توانسته‌اند به سرعت در بازارهای بین‌المللی نفوذ کنند. وضعیت مشابهی در مورد سرمایه‌گذاری‌های خارجی نیز به چشم می‌خورد. همچنین جریان سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی از ۱۵۸ میلیارد دلار در سال ۱۹۹۱ به ۳۴۹ میلیارد دلار در سال ۱۹۹۶ رسیده است که نشانگر رشدی ۸۳/۵ درصدی در این فاصله زمانی است.

موارد زیر، عمده‌ترین عوامل اقتصادی جهانی شدن هستند:

- رشد بلوک‌های تجاری: روند فزاینده منطقه‌گرایی از عوامل مهم جهانی شدن بوده است. در امریکا منطقه آزاد امریکای شمالی، در اروپا بازار مشترک و در آسیا آسه‌آن تجلی گسترش بلوک‌های تجاری بوده است. در این چارچوب، موقعیت جغرافیایی - سیاسی به موقعیت جغرافیایی - اقتصادی تبدیل شده است.

- اتحادیه اروپا: بازار مشترک اروپا که در اواخر دهه ۱۹۶۰ به وجود آمد، در ابتدا به شکل یک اتحادیه گمرکی بود. در سال ۱۹۹۳ این اتحادیه در عمل به یک بازار واحد مبدل گشت که علاوه بر حرکت آزاد کالاها و خدمات بین کشورهای عضو، باعث حرکت عوامل کار و سرمایه بین کشورها به شکل کاملاً آزاد شد. تا پایان قرن حاضر اتحادیه اروپا با استفاده از پول واحد یورو به ایالات متحده اروپا تبدیل می‌شود. سیاست از بین بردن موانع تجاری شامل حذف موانع تعرفه‌ای و غیرتعرفه‌ای، موجب رقابت بیشتر در درون بلوک تجاری شده است. براساس گزارش صندوق بین‌المللی پول، بازار اروپایی هر روز بیش از پیش خودکفا می‌شود. در سال ۱۹۷۵، ۵۱/۴ درصد از کل حجم تجارت بازار اروپایی در محدوده این بلوک صورت می‌گرفت. این درصد در سال ۱۹۹۰ به ۵۹/۲ درصد افزایش یافت. تجارت با کشورهای شرق آسیا به ۷/۳ درصد کل تجارت بازار اروپایی در سال ۱۹۹۰ بالغ شد. تجارت

با امریکای شمالی چندان تغییر نکرده است. در نتیجه، تشکیل بلوک‌های تجاری همانند بازار اروپایی به تدریج موجب تغییر جریان تجارت جهانی به نفع تجارت درون‌مرزی اتحادیه می‌شود. اما جنبه تجارت‌زدایی بازار اروپایی از لحاظ بین‌المللی نمی‌تواند قوی باشد. از طرفی به منظور رهایی از بن‌بست دور اورگوئه، بازار اروپایی به تازگی به قطع سوبسیدهای کشاورزی (موانع غیرتعرفه‌ای) به عنوان جزئی از اصلاحات کشاورزی پرداخته است. قدم‌های اولیه برای رفع موانع تجاری از قبیل سوبسیدهای صنعتی و مشوق‌های سرمایه‌گذاری نیز برداشته است. از طرف دیگر، کشورهای عضو اتحادیه اروپا در سازمان تجارت جهانی عضویت دارند و نمی‌توانند تبعیض‌های زیادی در مقابل کشورهای غیرعضو ایجاد کنند. تعداد اعضای این اتحادیه ۱۳ کشور است و انتظار می‌رود تا پایان قرن حاضر با الحاق سوئد، سوئیس، فنلاند، مجارستان، چک و اسلواکی گسترش یابد.

– منطقه آزاد تجارت امریکای شمالی (نفتا): این منطقه در سال ۱۹۹۱ با شرکت سه کشور ایالات متحده، کانادا و مکزیک تشکیل یافت و با حذف تدریجی تعرفه‌های گمرکی و غیرتعرفه‌ای شکل گرفت. در موافقت‌نامه نفتا، سرمایه‌گذاری هر کشور در کشور دیگر عضو از همان امتیازهای سرمایه‌گذاری بومی برخوردار است. قرار است تا سال ۲۰۰۵ منطقه تجارت قاره امریکا با شرکت ۳۴ کشور قاره امریکا برای تجمع در یک بازار به توافق برسند. پس از تکمیل اسناد مربوطه، نفتا به بزرگ‌ترین منطقه تجارت آزاد دنیا با ۸۰۰ میلیون مصرف‌کننده و با محصول ناخالص داخلی معدل ۱۰ تریلیون دلار تبدیل می‌شود. مکزیک به عنوان شریک ضعیف می‌تواند با نیروی کار ارزان و منابع طبیعی فراوان از بازار عظیم امریکای شمالی بهره‌مند شود و به یک اقتصاد مبتنی بر صادرات مبدل گردد.

– منطقه تجارت آزاد جنوب شرقی آسیا (آسه‌آن): این منطقه در سال ۱۹۶۷ از مالزی، اندونزی، سنگاپور، فیلیپین و تایلند تشکیل یافت و در سال ۱۹۷۶ به طرف یک بازار مشترک حرکت کرد. کاهش شدید تعرفه در سال‌های ۱۹۷۷، ۱۹۸۰ و ۱۹۸۴ از اقدامات این پیمان منطقه‌ای بوده است. اعضای آسه‌آن، اقتصادهای موفق دارند اگرچه از ضعف‌های این اتحادیه، محدود و نزولی بودن نسبت تجارت درونی است که از ۲۳ درصد در سال ۱۹۶۸ به ۱۸ درصد در سال ۱۹۸۸ رسیده است. تنها ۲۰ درصد این مقدار محدود با نرخ ترجیحی تعرفه مبادله شده است و نرخ ترجیحی نسبت به اعضای غیرعضو فقط ۲۰ تا ۲۵ درصد مزیت دارد. آسه‌آن هنوز یک نرخ تعرفه مشترک خارجی ندارد. در این مجموعه، اندونزی بالاترین نرخ و سنگاپور تعرفه گمرکی صفر را دارا است. ایجاد منطقه تجارت آزاد تا سال ۲۰۰۰ به تعویق افتاده است و قوانین به شدت، منشأ کالا را برای ترجیحات گمرکی در نظر می‌گیرد. به عبارت بهتر، میزان فعالیت انجام شده بر روی یک کالا از عناصر اساسی قیمت‌گذاری تلقی می‌گردد. به عنوان مثال ۵۰ درصد از یک کالا باید ارزش افزوده محلی داشته باشد.

– سازمان تجارت جهانی: گات از نهادهایی است که بعد از جنگ جهانی دوم برای اشاعه تجارت آزاد بین‌المللی از طریق رفع موانع وارداتی غیرتعرفه‌ای و کاهش تعرفه گمرکی مابین کشورهای عضو به وجود آمد.



- فراگیر شدن حضور شرکت‌های چندملیتی در صحنه‌های جهانی: اگرچه پرداختن به مسأله بین‌المللی شدن شتابان سرمایه و دانش فنی موضوع سخن ما نیست، لازم است منطق متعارف این وضع که براساس آن شرکت‌های چندملیتی چنان بزرگ و قدرتمند شده‌اند که امروزه حتی قدرتمندتر از دولت‌های ملی و در نتیجه مستقل از آنها هستند، مورد بررسی قرار گیرد. پنداره ایجاد چنین وضعی، چندان جدید نیست و در واقع پیش از دوره بیست و پنج ساله گذشته که دوره جهانی شدن نامیده می‌شود، موضوع مطرح شده بود. برای مثال، در یکی از آثار مهم مربوط به فعالیت شرکت‌های چندملیتی در آن دوره چنین نوشته شده است: اگر فروش سالانه شرکت‌ها با محصول ناخالص داخلی کشورها در سال ۱۹۷۳ مقایسه شود، به سادگی می‌توان دید که فروش جنرال‌موتور بیشتر از محصول ناخالص داخلی سوئیس، پاکستان و افریقای جنوبی است و فروش رویال داچ‌شل از محصول ناخالص ایران، ونزوئلا و عربستان سعودی بیشتر است.

۴۰. در ایران، عمده انحصارات در اختیار دولت می‌باشد. نتایج برخی مطالعات در این خصوص نشان می‌دهد که ریشه برخی از انحصارات موجود، قانون اساسی (شرکت سهامی راه‌آهن جمهوری اسلامی ایران، شرکت پست و غیره) یا قانون خاص (شرکت سهامی انحصار دخانیات و...) است. برخی از انحصارات نیز به صورت ساختاری ایجاد شده‌اند؛ نظیر انحصار گندم، برنج، و واردات کالاهای خاص. به طور کلی، دلایل ایجاد انحصارات دولتی در ایران را می‌توان در موارد زیر خلاصه نمود:

۱. *قانون اساسی*: طبق اصل ۴۴ قانون اساسی بسیاری از فعالیت‌های اقتصادی در اختیار دولت قرار دارند. به عبارت دیگر، قانون اساسی اجازه ورود، فعالیت و رقابت بخش خصوصی اقتصادی را با بخش دولتی نمی‌دهد. هرچند در این اصل قانون اساسی از لغت انحصار استفاده نشده است، اما بسیاری از صنایع و سازمان‌های بزرگ و کلیدی کشور را به صورت مالکیت عمومی در اختیار دولت قرار داده است. این امر موجب گردید قدرت فعالیت بخش خصوصی تضعیف گردد و از انگیزه لازم جهت سرمایه‌گذاری برخوردار نباشد.

۲. *قانون خاص*: منشأ قدرت انحصاری بسیاری از بنگاه‌های دولت، قانون یا مصوبه‌ای است که براساس آنها به وجود آمده‌اند. شرکت سهامی دخانیات، شرکت سهامی شیلات، سازمان غله، قند، شکر و چای از جمله این بنگاه‌ها هستند. آنچه در مورد این دسته از بنگاه‌ها اهمیت دارد و باید مورد بررسی و ارزیابی مجدد قرار گیرد، هدف قانون‌گذار یا دولت در هنگام ایجاد آنهاست و در حال حاضر، دلیلی برای ادامه فعالیت برخی از آنها در شکل فعلی وجود ندارد.

۳. *درآمدهای نفتی*: به علت ضعف بخش خصوصی در تأمین هزینه‌های مربوط به اکتشاف و استخراج نفت و گاز، دولت مستقیماً این فعالیت‌ها را به عهده گرفته است که سبب ایجاد انحصار در این بخش‌ها گردیده است. همچنین به تبع آن بنگاه‌های متعدد دولتی جهت واردات و تولید کالاهای مصرفی، واسطه‌ای و سرمایه‌ای ایجاد شده است. ضمناً دولت‌ها در ایجاد بنگاه‌های مورد نظر نه تنها از منابع نفتی استفاده نموده‌اند، بلکه با استفاده از قدرت حاکمیت خود سعی در ایجاد

شرایطی برای موفقیت این بنگاه‌ها نموده‌اند. تبصره‌های تکلیفی که بانک‌ها را ملزم به اعطای اعتبارات به بنگاه‌ها می‌نماید، از جمله این موارد است.

۴. هزینه بالای اعمال قراردادهای حقوقی: بنگاه‌های اقتصادی جهت افزایش کارایی و کاهش هزینه‌های خود، خصوصاً در مورد خدمات یا کالاهای واسطه‌ای تخصصی، به بنگاه‌های اقتصادی دیگر اتکا می‌نمایند. اما اتکا به بنگاه‌های دیگر جهت خرید و فراهم آوردن قسمتی از کالاها و خدمات واسطه‌ای مستقیماً به هزینه تنظیم و اعمال قراردادهای مربوطه بستگی دارد. هرچه هزینه تنظیم و اعمال این‌گونه قراردادها بیشتر باشد، بنگاه‌ها انگیزه قوی‌تری برای تهیه و تولید این‌گونه کالاها و خدمات در سازمان داخلی خود خواهند داشت. به عبارت دیگر، در جریان تولید، ادغام‌های عمودی با شدت بیشتری شکل گرفته و سبب ایجاد و گسترش قدرت انحصاری بنگاه‌ها می‌شود. در مورد شرکت‌ها و نهادهای دولتی، این‌گونه ادغام‌های عمودی به طور مستقیم یا غیرمستقیم از طریق ایجاد شرکت‌های نسل دوم و سوم صورت می‌گیرد. گسترش عمودی صنایع خودروسازی و فولاد در سال‌های اخیر، مؤید این مسأله است.

بنابراین، عدم رشد و توسعه قوانین مربوط به قراردادهای تجاری از یک‌سو، و عدم رشد و توسعه سازمان قضایی کشور جهت اعمال حقوق تجارت از سوی دیگر، در غیاب قوانین ضدانحصار، سبب گسترش عمودی بنگاه‌ها و قدرت انحصاری آنها شده است.

۵. کسب درآمد: تعدادی از انحصارهای دولتی در کشور، جهت کسب سود انحصاری برای دولت ایجاد شده‌اند. به عنوان مثال، شرکت سهامی دخانیات ایران، انحصار کامل تولید و توزیع فرآورده‌های دخانی را در اختیار دارد.

۶. محدودیت بازار: اندازه نسبتاً کوچک بازارها و عدم دسترسی به بازارهای صادراتی، برخی صنایع را با محدودیت جدی در حجم بازار مواجه کرده و امکان استفاده از صرفه‌های ناشی از مقیاس را غیرممکن ساخته است. شاید بهترین مثال در این زمینه صنایع خودروسازی سبک و سنگین کشور باشد. در چنین مواردی امکان ایجاد بازارهای رقابتی (خصوصاً رقابت قیمتی یا کیفی) با اتکا به صنایع داخلی وجود دارد.

۷. انحصارات طبیعی: برخی از بنگاه‌ها، خصوصاً در بخش خدمات شهری به علت هزینه‌های سنگین ثابت اولیه و هزینه‌های نولوی از نظر اقتصادی تنها در یک ساختار انحصاری قادر به فعالیت می‌باشند. شرکت‌های آب، برق، فاضلاب، گاز و تلفن از جمله این بنگاه‌ها هستند.

۸. مزایای خاص: بسیاری از بنگاه‌ها به ویژه بنگاه‌های دولتی با استفاده از مزایای خاصی نظیر مزایای ارزی، اعتباری، امکانات فیزیکی، معافیت‌های مالیاتی، استفاده از اموال دولتی و عمومی، اجاره، عملیات خارج از قوانین و مصوبه‌ها و دسترسی به اطلاعات حساس که در اختیار عموم نیست موقعیت انحصاری کسب کرده‌اند. در این خصوص می‌توان به بنیاد مستضعفان یا صنایع پتروشیمی اشاره کرد. همین‌طور، در چند سال اخیر دولت و بخش عمومی موفق به ایجاد بنگاه‌های

انحصاری در شبکه توزیع مصرفی نیز شده‌اند. به طور مثال، فروشگاه‌های شهروند با اعطای امتیازات خاص از طرف شهرداری تهران ایجاد و گسترش یافته‌اند.

۹. قدرت حاکمیت: هرچند تعریف خالی از ابهامی در رابطه با قدرت حاکمیت دولت وجود ندارد؛ اما به نظر می‌رسد مفاهیمی مانند امنیت ملی، توان دولت در اداره امور اساسی و جلوگیری از اغتشاشات سیاسی و اقتصادی، مصالح عمومی و غیره را در برمی‌گیرد. به عنوان مثال، سازمان صدا و سیما، شرکت سهامی دخانیات، شرکت راه‌آهن، سازمان چای و شرکت پست از جمله بنگاه‌ها و نهادهایی هستند که اصرار بر حفظ قدرت انحصاری تحت پوشش حاکمیت دولت را دارند.

۱۰. ابزارهای سیاست‌گذاری دولت: شرکت گسترش خدمات بازرگانی و شرکت‌های سهامی کالای لندن، از جمله بنگاه‌های انحصاری هستند که دولت آنها را جهت اجرای سیاست‌های از پیش تعیین شده خود به وجود آورده است. قدرت انحصاری بعضی از این بنگاه‌ها ناشی از یارانه‌های قابل توجهی است که امکان رقابت به سایر بنگاه‌ها را نمی‌دهد و در موارد دیگر، خریدهای عمده دولت به طور انحصاری توسط این بنگاه‌ها انجام می‌شود.

در هر صورت وجود انحصارات سبب می‌شود که تولیدکننده بی‌رقیب از یک‌سو نظرات خود را به دیگران تحمیل کند و از سوی دیگر، انگیزه‌ای برای ارتقای بهره‌وری و کارایی خود نداشته باشد و چه بسا سوء مدیریت به لحاظ انحصاری بودن فعالیت، خسارات سنگین اقتصادی به بار آورد. از این‌رو، رقابتی کردن فعالیت‌های اقتصادی می‌تواند از بروز خسارات برای مصرف‌کنندگان یا اتلاف منابع جلوگیری نماید. در ایران طی دو دهه اخیر با وجود تأکیدها و تلاش‌های بسیار برای ایجاد فضای رقابتی در فعالیت‌های اقتصادی و مشارکت بیشتر تشکل‌های غیردولتی در امور اقتصادی، انحصارها و فضای غیررقابتی تا حدود زیادی گسترده شده است و تعداد شرکت‌های دولتی در حال افزایش است.

۴۱. ن.ک: مؤسسه تحقیقاتی تدبیر اقتصاد، جایگاه شرکت‌های چندملیتی در فرایند جهانی شدن و تأثیر آنها بر امنیت ملی و اقتصادی جمهوری اسلامی ایران، (تهران: مؤسسه تدبیر اقتصاد ۱۳۸۲).

۴۲. سازمان برنامه و بودجه، برنامه سوم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ج.ا.ا، ۱۳۷۸، ص ۲۹.

۴۳. در این دوران، در کنار توجه به فرهنگ دینی، بر فرهنگ ملی و همچنین فرهنگ محلی نیز تأکید شد. در سند برنامه سوم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران (۱۳۸۳-۱۳۷۹) در بخش سیاست‌های فرهنگی رهنمودهای کلی هیأت وزیران این گونه اعلام می‌شود:

«۲... اعتلای معرفت دینی و ارتقای ارزش‌های فرهنگ دینی و ملی و انقلاب اسلامی در همه ابعاد مورد تأکید قرار می‌گیرد.

۴... تمهیدات لازم به منظور تحکیم مبانی فرهنگی اسلامی و مقابله با تهاجم فرهنگی بیگانه فراهم شود.

۱۴... بر تحکیم وحدت و همبستگی ملی ضمن احترام به آداب و رسوم فرهنگ‌های محلی تأکید می‌شود.

۱۸... بر توسعه و گسترش زبان و ادبیات فارسی در کشور و در بین ملت‌های دیگر تأکید می‌شود» (سازمان برنامه و بودجه، جلد اول، ۱۳۷۸، صص ۲۹۷-۲۹۵).

۴۴. اروپا، اگرچه با بسیاری از ادعاهای آمریکا در مورد ایران هم‌رأی است، اما برخلاف آمریکا معتقد است شواهدی دال بر حمایت ایران از تروریسم وجود ندارد. اروپا تأکید می‌کند برای مبارزه با تروریسم باید همکاری‌ها را افزایش داد و از ایران نیز می‌خواهد فعالیت‌های خود را در این راستا افزایش دهد. اروپا، همچنین بر خلاف آمریکا معتقد است که دسترسی احتمالی ایران به سلاح‌های هسته‌ای، نه یک تهدید، بلکه یک خطر است؛ زیرا موشک‌های هسته‌ای ایران خاک اروپا را تهدید نمی‌کنند. اروپا، ایران را یک دولت دشمن نمی‌داند و معتقد است در صورت اتخاذ سیاست‌های مناسب می‌توان با این کشور وارد هم‌زیستی شد.

۴۵. گزارش رؤسای نهادهای اروپایی مطالعات بین‌المللی، دسامبر ۲۰۰۳.

46. Karl Jaspers, in Martin Albrow, *The Global Age* (London: Polity Press, 1996), p. 75.

۴۷. کوفی عنان، دبیرکل سازمان ملل متحد در گزارش خود تحت عنوان *ما مردمان می‌نویسد*: «می‌دانیم اوضاع تا چه اندازه تغییر کرده است. از سال ۱۹۵۰ صادرات جهان حتی پس از تطبیق یافتن با تورم، ده برابر شده است و دائماً با سرعتی بیش از تولید ناخالص داخلی دنیا رشد می‌کند. سرمایه‌گذاری خارجی با آهنگی سریع‌تر افزایش یافته، میزان فروش توسط شرکت‌های چندملیتی از صادرات جهان تجاوز کرده و معاملات بین شعب شرکت‌ها بخش رو به افزایشی از تجارت جهانی را تشکیل می‌دهد. جریان ارز خارجی تا میزان ۱/۵ تریلیون دلار در روز صعود کرده، در حالی که در سال ۱۹۷۳ که نرخ ثابت ارز خارجی سقوط کرد، رقم فوق ۱۵ میلیارد دلار بود. یک مورد از ادغام مخابراتی فراملیتی منجر به ایجاد شرکتی شد که ارزش بازاری آن فراتر از تولید ناخالص داخلی تقریباً نیمی از اعضای ملل متحد است، هرچند که از لحاظ ارزش، شرکت فوق فقط در مقام چهارم قرار دارد. امروز هیأت‌های نمایندگی مجمع عمومی که باید با فوریت گرد هم آیند می‌توانند اقیانوس اطلس را در کمتر از چهار ساعت طی کنند و اگر بخواهند می‌توانند در طول راه از طریق اینترنت یا مکالمه تلفنی به امور رسیدگی نمایند.

۴۸. جان آر. گیببیز/ بوریمر، پیشین، صص ۱۵۶-۱۵۵.

۴۹. نیل پستمن، در کتاب *تکنوپولی* با تأکید بر اهمیت تأثیر و نقش محوری تحولات تکنولوژیک در شکل‌گیری تطورات فرهنگ و تمدن بشری، مراحل مختلف تمدن انسانی را با توجه به ماهیت و نوع تکنولوژی‌های موجود در هر دوره به سه مرحله تقسیم می‌نماید:

(۱) فرهنگ ابزار و آلات: در این مرحله که خاص دوران‌های اولیه تمدن‌سازی بشری است نیازها و ارزش‌های فرهنگی - اجتماعی تعیین‌کننده نوع ابزارآلات و تکنیک‌های مورد استفاده می‌باشد. یا به عبارت دیگر، فرهنگ بر تکنولوژی حاکمیت دارد.

(۲) تکنوکراسی: ریشه‌های تاریخی مرحله اخیر با آغاز تحولات جدید فکری در اروپا و شروع رنسانس به تدریج شکل گرفته و در مراحل بعد در قرن هجده و نوزده با آغاز و تکوین انقلاب صنعتی رو به توسعه و تکامل نهاد. در این دوره، تکنولوژی به تدریج خود به صورت منشأ تغییر ساخت‌ها و ارزش‌های فرهنگی - اجتماعی درآمده و بر بسیاری از حوزه‌های نهادی و الگوهای رفتاری انسان‌ها حاکم می‌شود.

- ۳) تکنوپولی: تکامل و توسعه تکنولوژی‌های جدید اطلاعاتی و ارتباطی عنصر اصلی و محور کانونی این مرحله بوده و جهت حرکت تحولات تکنولوژیک به سمتی است که فرهنگ کاملاً تسلیم تکنیک گشته و تکنولوژی پیروزی و غلبه خود را بر حوزه‌های فرهنگی و اخلاقی اعلام می‌دارد.
۵۰. فرهنگ رجایی، پدیده جهانی‌شدن؛ وضعیت بشری و تمدن اطلاعاتی، ترجمه عبدالحسین آذرنگ (تهران: نشر آگه، ۱۳۸۰)، ص ۱۱۰.
۵۱. پیشین، ص ۱۱۲.
۵۲. فوکویاما (۱۹۹۹، ص ۵۵) در فرهنگ رجایی، همان، ص ۱۲۲.